

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال پنجم • شماره دوم • تابستان ۱۳۸۱ • شماره مسلسل ۱۶

اطلاع رسانی



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

روش و نظریه در نظرخواهی از دانشوران

مقدمه

دانشوران این شماره از فصلنامه اسلوب روشی و مکانیسم نظریه‌پردازی در حوزه مطالعات راهبردی را به بحث و بررسی گذاشته‌اند. حوزه مطالعات راهبردی به تبع تأخیر روش‌شناختی در حوزه علوم انسانی، هنوز راهی پرفراز در پیش روی دارد تا به استنتاجی شفاف و استنباطی معین نایل آید، بنا به همین ضرورت، در این شماره از فصلنامه امکان و شیوه نظریه‌پردازی در مطالعات راهبردی را از محضر عالمان و دانشوران جویا شدیم که در ادامه ارایه می‌شود. آنچه در صفحات بعد می‌خوانید حاصل گفتگوی فصلنامه با استادان ذیل می‌باشد:

۱. دکتر سیدمحمد کاظم سجادپور مدیر کل دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی
۲. دکتر محمدرضا تاجیک عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی
۳. دکتر ابراهیم حاجیبانی مدرس دانشگاه و رییس مرکز افکارسنجی دانشجویان
۴. دکتر بیژن اسدی عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی

دکتر سیدمحمدکاظم سجادپور: منافع ملی، مهمترین و مقدس ترین مفهوم در قاموس روابط بین الملل است.

فصلنامه: آقای دکتر سجادپور! به نظر جنابعالی مهمترین معضل متدولوژیک مطالعات بومی سیاست خارجی جمهوری اسلامی چیست و شما چه مدل بدیلی را برای برون رفت از این معضل پیشنهاد می‌کنید؟

سیدمحمدکاظم سجادپور: به نظر من جامعه علمی ایران توجه ویژه و لازم علمی نسبت به سیاست خارجی ایران را ندارد و تعداد کتابهایی که در زمینه مطالعات سیاست خارجی مخصوصاً از جنبه روشمند و متدولوژیک به رشته تحریر درآمده بسیار اندک است و بحثهایی که به عنوان درسهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی در دوره‌های لیسانس، فوق لیسانس و حتی دکتری مطرح می‌شود، بعضاً فاقد چارچوبهای منسجم و علمی است و بیشتر جنبه‌های توصیفی را دربرمی‌گیرد. از سوی دیگر دولتی اندیشیدن در مباحث مربوط به سیاست خارجی باعث شده تا نویسندگان عمدتاً در دفاع از جنبه‌های آرمانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی دست به نگارش برده و به سایر جنبه‌ها توجه کمتری مبذول کنند. این امر به حدی است که شاید دانشجویان این درس فکر کنند که بیشتر یک درس سیاسی - ایدئولوژیک گرفته‌اند تا یک درس تحقیقاتی که بتواند به نگرش آنها کمک کند. به عبارت دیگر پرسش اصلی ناگفته برخی از نوشتارهای منتشر شده در باب سیاست خارجی در ایران حول این سؤال شکل می‌گیرد که چگونه می‌توان از سیاست خارجی جمهوری اسلامی دفاع کرد؟ یکی از دلایل این امر این است که به هر حال سیاست خارجی از مباحثی است که طراحی و اجرایش بیش از سایر بخشهای زندگی عمومی، دولتی است و از منظر دسترسی به اطلاعات، مواد اولیه، تجارب و دستاوردهایی که مطالعات در این حوزه می‌تواند داشته باشد فاکتور دولت در آن برجسته است.

بر این اساس آن جنبه از مطالعه سیاست خارجی که کمتر به آن توجه شده، چگونگی تامین امنیت خارجی ایران از طریق ابزارهای دیپلماتیک و سیاست خارجی است. فی الواقع جنبه معقول ارتباط بین امنیت ایران و سیاست خارجی است و همانطور که می‌دانید نهایت و غایت هدف فعالیتهای دیپلماتیک یک چیز بیشتر نیست و آن تامین امنیت ملی است. حتی آن جنبه‌های آرمانی که مطرح می‌شود به نحوی به برداشت ما از امنیت بازمی‌گردد و باید بازگردد. لذا توجه به این مسأله که از طریق سیاست خارجی، امنیت مرزها و اتباع ایران در داخل و خارج از کشور تأمین می‌شود ضروری است در عین حال برداشت ما از مفهوم امنیت نیز یک برداشت عام و

گسترده است که همه جنبه‌های آن اعم از امنیت اقتصادی، فرهنگی، انسانی و... را شامل می‌شود. بنابراین چگونگی پیشرفت اقتصادی ایران به نحوی با امنیت و نیز سیاست خارجی ایران ارتباط دارد و از این طریق است که ایران می‌تواند جایگاه لازم خود را با بالفعل نمودن امکانات بالقوه‌اش در سطح منطقه یا جهان بدست آورد. برای مثال اساس سیاست مهار ایران از سوی آمریکا که تا امروز نیز به نوعی ادامه دارد، این است که دستگاه‌های دیپلماتیک آمریکا، امکان سرمایه‌گذاری در ایران را از بین ببرند تا این مملکت رشد اقتصادی لازم را پیدا نکند و از درون به بن‌بستهای جدی برسد.

این امر نشانگر اهمیت ارتباط بین امنیت، سیاست خارجی، اقتصاد و سایر زمینه‌هاست. بنابراین پرسشی که باید محور مطالعات سیاست خارجی ایران قرار بگیرد این است که چگونه ایران از طریق سیاست خارجی می‌تواند امنیت همه جانبه‌اش را تأمین کند؟ و در حقیقت در همه جای دنیا پرسش سیاست خارجی این است که چگونه امنیت ملی را تأمین کنیم؟ در نتیجه اگر بتوانیم برای این پرسش استراتژیک، پاسخهای مناسبی پیدا کنیم، هم از جنبه فهم علمی قضایا به حل مشکلات موجود کمک کرده‌ایم و هم جنبه‌های تجویزی و راهبردی را سامان بخشیده‌ایم. در نهایت به نظر من ما احتیاج به نوعی تعهد به امنیت ایران داریم. ممکن است ظاهر این مطلب غیرعلمی به نظر برسد ولی در حال حاضر در همه جای دنیا این مسأله بطور جدی مطرح است و اگر بخواهیم این تعهد را جامه عمل بپوشانیم چاره‌ای جز یک نگاه جامع نداریم که در آن پیوند سیاست داخلی و خارجی و تأثیرات متقابل آنها بر روی یکدیگر و هم چنین تأثیر همه بخشهای اجتماعی بر هم، مورد مطالعه و پژوهش قرار بگیرد، در عین حال که پویایی این واکنشهای متقابل با هدف تأمین امنیت ملی نیز در نظر گرفته شود.

فصلنامه: برای نیل به این نگرش جامع کدام رهیافت مطلوب‌تر است؟ رهیافتی که به مطالعه فرآیندها و روندها در مطالعه سیاست خارجی ایران می‌پردازد و یا آنکه به زیربناها و علل شکل‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران توجه می‌کند؟

سجاد پور: به نظر من سیاست خارجی ایران مثل هر کشور دیگر بر اثر چند دسته عامل شکل می‌گیرد. دسته اول عوامل ساختاری است شامل ساختارهای جغرافیایی که عمده‌ترین عامل پایدار در تعیین سیاست خارجی ایران در چند قرن گذشته بوده‌اند، یا ساختار اقتصادی که به هر حال ایران کشوری در حال توسعه است و هم چنین ساختارهای سیاسی، فرهنگی و اداری که منظوم کل مجموعه ساختار اداری ایران است. دسته دوم جنبه‌های نهادی است که به نهادهای موثر در

سیاست خارجی یعنی وزارت خارجه، موسسات و نهادهای نظامی - اطلاعاتی و حتی تبلیغاتی بازمی‌گردد. سوم نقش گفتمان‌هاست که سمت و سوی سیاست کلان کشور به طور عام و سیاست خارجی را به طور خاص مشخص می‌کنند و چهارم نقش شخصیتها و دیدگاه افراد است که البته همه اینها در سه متن به هم پیوسته شکل می‌گیرند: متن داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی به گونه‌ای که هیچ کدامشان حالت مجرد و انتزاع از دیگری را ندارند. بر مبنای این چارچوب دیگر نمی‌توان فقط به گفتمان‌های مطرح و مختلف در سیاست خارجی ج.ا.ا، توجه نمود و نقش عامل جغرافیایی را نادیده گرفت و یا نمی‌توان با ساختار اقتصادی ایران که به هر حال کشوری در حوزه جنوب است، از آن انتظار داشت که سیاست خارجی‌اش مانند یک کشور اروپایی باشد. اما به طور مشخص‌تر مطالعاتی که به فرآیندها توجه دارند، آن بعد پویایی و عدم انتزاع را بیشتر مدنظر قرار می‌دهند. اما این پویایی بدون توجه به ساختارها کامل نیست و نگاه ساختارگرای صرف نیز یک نوع حتم‌گرایی و محتوم‌گرایی ایجاد می‌کند در عین حال میان آن ساختارها و پویایی روزمره، دهها عامل از جمله نقش انسان نیز مطرح است.

فصلنامه: در چارچوب پیشنهادی شما کدام پرسش بنیادین باید دغدغه اصلی پژوهشهای مربوط به سیاست خارجی را شکل دهد: الف - منافع ما در سیاست خارجی کدامند؟ ب - معضلات ما در سیاست خارجی کدامند؟ آیا پرسش دوم از منظری نفی‌گرا مانع از گسترش خیال‌پردازی در تدوین چارچوبهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نمی‌شود؟

سجاد پور: مدل مطلوب شامل هر دو پرسش است. به نظر من دو نوع نگاه می‌توان به مسایل سیاست خارجی داشت. یکی نگاه به سیاست خارجی ایران به عنوان یک کشور عادی مانند سایر کشورهای جهان و دوم نگاه به ایران به عنوان یک کشور خاص با مسائل و چالشهای خاص خودش که البته این مدل ساده، قابل تعمیم به همه کشورهاست یعنی در نگاه اول هر کشوری اعم از اینکه یک ابرقدرت بسیار مقتدر باشد و یا یک کشور ذره‌ای^۱ در رفتار سیاست خارجی به دنبال افعال و اهداف مشخصی است - همان طوری که همه انسانها در رفتارهای فیزیولوژیک خود از یک الگوی واحدی تبعیت می‌کنند و مکانیزمی برای جذب و دفع دارند - که مهم‌ترین این اهداف تامین امنیت است و امنیت هم دارای ابعاد جغرافیایی، سیاسی، اقتصادی، انسانی و ارتباط بین

آنهاست در مرحله بعد از امنیت، همه کشورها دنبال توسعه و رفاه اقتصادی اتباع خودشان هستند. البته تعاریف و درجه‌بندی کشورها از توسعه و رفاه بنا به وضعیت اقتصادی‌شان متفاوت است. بعد از آن در بعد سوم، همه کشورها به دنبال جلب احترام نسبت به ارزشهای خود توسط دیگران و کسب پرستیژ هستند و هیچ کشوری دوست ندارد به فرهنگ و سفرایش آن احترام لازم را نگذارند اما در نگاه دوم، هر کشوری مسائل خاص خود و ویژگی‌ها و تاریخ خاص خودش را دارد و این ویژگی‌ها در سیاست خارجی‌اش تاثیر می‌گذارد. البته کشور ما حدود پنجاه چالش عمده در سیاست خارجی دارد. دلایل این امر نیز روشن است زیرا ما پانزده همسایه داریم و اداره مسائل دو جانبه با هر کدام از آنها حائز اهمیت است. از سوی دیگر ما حداقل با پنج و یا شش منطقه دنیا از نظر جغرافیایی و فرهنگی هم مرز و هم پیوند هستیم بدون آنکه عضو هیچ کدام از آنها باشیم. ایران یک کشور عرب نیست ولی در شرق دنیای عرب قرار گرفته، لذا مسائل دنیای عرب در ایران مطرح می‌شود و بر آن تاثیر می‌گذارد. ایران با شبه قاره هم مرز است ولی عضو شبه قاره هند نیست. همینطور است آسیای مرکزی و قفقاز و مسائل مربوط به آن. در همین حال یکسری مسائل بین‌المللی نیز وجود دارند که همه جانبه بوده و کل نظام بین‌الملل را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند که ایران هم از آن مستثنی نیست. بنابراین ما نیازمند تلفیق این دو نگاه و دو پرسش هستیم. یعنی نگاهی واقع‌بینانه که ما به هر حال در دنیا به دنبال چه هستیم؟ و با چه چالشهایی روبرو هستیم؟

فصلنامه: همانگونه که می‌دانید شناخت منافع فردوسیستم چه در بعد داخلی و چه در محیط بین‌الملل، محور علم سیاست را تشکیل می‌دهد. بنابراین مهم‌ترین چالش متدولوژیک مطالعه سیاست خارجی، چگونگی و روش شناخت این منافع است. بر این اساس به نظر جنابعالی کدام تئوری توانائی بیشتری برای توصیف رفتارهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران دارد و یا راهگشا تر در تحصیل منافع آن در سطح بین‌المللی است؟

سجادپور: منفعت به تعبیر من مهم‌ترین و مقدس‌ترین واژه در سیاست است مخصوصاً در سیاست خارجی که منفعت مبنا است. اما مسأله مهم این است که منفعت چگونه تعریف می‌شود؟ توسط چه کسی تعریف می‌شود؟ و به چه سان تحقق پیدا می‌کند؟ به مقتضای این سه پرسش، منفعت یک جنبه عینی، یک جنبه ذهنی و نهایتاً یک جنبه اجرایی دارد. جنبه عینی به این معنا که وقتی از منافع امنیتی ایران سخن گفته می‌شود، قطعاً مفهوم مرز، مطرح می‌شود و منافع چارچوب معینی پیدا می‌کنند که نمی‌توان از این چارچوب تخطی کرد. زیرا ایران از نظر جغرافیائی مشخص

و محدود است و امکانات و قابلیت‌هایش نیز محدود است. این یک واقعیت عینی است و نمی‌توان آن را نادیده گرفت. جنبه ذهنی یعنی اینکه چه کسی این منافع را تعریف می‌کند؟ و این مرجع چه برداشت خاصی از ایران، منطقه و جهان دارد؟ در واقع گفتمان‌ها در این رابطه معنا و نقش پیدا می‌کنند و از این جهت کلیدی‌اند. یعنی ممکن است از نظر یک نفر منافع ایران در دشمنی با کشور X باشد ولی فرد دیگری همان کشور را دشمن ایران نداند. بنابراین عامل ذهنی بسیار مهم است و در اینجا است که بحث نخبگان مطرح می‌شود. زیرا تعریف منافع ملی یک تعریف کوچک و بازاری نیست - هرچند که در کوچک و بازار باید یک فهم عمومی از آن وجود داشته باشد - بلکه یک بحث نخبگی است و وفاق نخبگان در این زمینه نقش کلیدی و بسیار پایه‌ای در شکل‌گیری آن دارد. اما جنبه سوم یعنی توان تحقق منافع ملی؛ که در اینجا به معنای کارآیی و توان بوروکراتیک برای تحقق آن منافع است. در نهایت نکته مهم رابطه بین این سه جنبه است یعنی نمی‌توان فقط یک عامل ذهنی بسیار منسجم و منظم داشت ولی فاقد دستگامهای مجری توانا بود. اگر دستگامهای مجری این توان را نداشته باشند بر چارچوبهای گفتمانی نیز تاثیر می‌گذارند. بنابراین ما با یک پروسه پویا و پایان‌ناپذیر تولید و بازتولید مفاهیم و گفتمانها مواجه می‌شویم که با کیفیت قدرت در ایران و یا هر کشور دیگری که واقعیتی عینی هم هست مرتبط می‌شود. اما علی‌رغم این پویائی‌ها، باید یک اصول اجماعی و ابتدایی در خصوص گفتمانهای امنیت ملی و مباحث مربوط به منفعت ملی وجود داشته باشد برای مثال صیانت از مرزها؛ یعنی اگر گفتمانی پیشنهاد واکذارى بخشی از کشور و یا تجزیه آن را نمود این تناقض ساختاری دارد و نمی‌تواند مطرح شود.

اما در خصوص تئوری مطلوب؛ کار تئوریک در روابط بین‌الملل و علوم اجتماعی سه کارکرد خیلی مشخص دارد. یکی توصیف که به کمک تئوری بتوانیم واقعیتها را توصیف کنیم. مرحله بعد تبیین است که به ما در فهم قضایا کمک می‌کند و سوم پیش‌بینی و اینکه به ما بگوید که مسیر آینده حوادث چگونه است و اگر تئوری در این زمینه‌ها بتواند به ما کمک کند، کارمان به اصطلاح علمی است و اگر علمی بود می‌توان در جنبه‌های تجویزی نیز از آن سود برد. با توجه به این نکات به نظر من هیچ تئوری‌ای به تنهایی نمی‌تواند هر سه کارکرد را به طور همزمان برای ما فراهم کند. اما در عین حال به اعتقاد من آن چیزی که به آن می‌شود گفت واقعگرایی پالایش شده و نه واقعگرایی انعطاف‌ناپذیر مورکنتائی، حداقل تا حدود زیادی می‌تواند به توصیف و تبیین پدیده‌های سیاست خارجی ما کمک کند. چون نهایتاً بحث این تئوریه‌ها رفتارهای سیاست خارجی است و واقعگرایی مدعی است که قدرت و میزان قدرت تعیین‌کننده رفتار است؛ بنابراین هم از جهت رفتاری که دیگران با ایران داشتند و هم از جهت رفتاری که ایران با دیگران داشته است این تئوری می‌تواند تبیین‌گر باشد. رفتاری که عراق با ایران در ابتدای ایران و شروع جنگ تحمیلی کرد بر این فرض

مبنتی بود که قدرت ایران رو به ضعف گذاشته و آسیب‌پذیر است. بنابراین به نظر من رئالیسم تا حدود زیادی هنوز هم کارآیی و کاربرد دارد. اما نه رئالیسم انعطاف‌ناپذیر. امروزه قطعاً مفهوم قدرت متحول شده و جنبه‌های نرم‌افزاری قدرت اهمیت زیادی پیدا کرده‌اند.

در عین حال باید به این نکته توجه داشت که این تئوریا در یک خاستگاه خاصی تولید شده‌اند و آن خاستگاه هم از نظر زمانی و هم از نظر مکانی شاید با خاستگاه زمانی و مکانی ما تفاوت‌های عمده‌ای داشته باشد. اما در عین حال این تئوریا حاوی یک درس مهم هستند و آن اینکه می‌شود سیاست خارجی را روشمند مطالعه کرد. در هر صورت گرایش بنده در مجموع، توجه به قدرت همه جانبه ایران شامل قدرت نرم‌افزاری و سخت‌افزاری و در عین حال تداوم و تغییر در الگوهای استراتژیک و بهره‌برداری از گفت‌وگوها و در واقع یک روش ترکیبی و نه الزاماً یک روش التقاطی است.

فصلنامه: از آنجا که تحول در گفتارها در چند سال اخیر بیش از تحول در رفتارها در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران گره‌گشایی کرده است و در عین حال یک پژوهش خوب و علمی، پژوهشی است عینی، کاربردی و حل‌المسائلی؛ به نظر جناب‌عالی کدام حوزه در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران محتاج مفهوم سازی و تحول‌گفتاری است؟

سجادپور: به نظر من کلیدی‌ترین مسئله، سمت و سوی ایران است که ایران در جامعه بین‌الملل می‌خواهد به کدام سمت و سو برود و دوم اینکه چه نقشی را قصد دارد ایفا بکند و اگر این دو پرسش را پاسخ بدهد در گفت‌وگوهای سیاست خارجی تحول‌بزرگی انجام شده است. در عین حال هر دو اینها با سیاست داخلی ایران مرتبط است و این جایی است که ما با مکتب واقع‌گرایی کلاسیک اختلاف نظر پیدا می‌کنیم. بنابراین اینکه جامعه ایران چگونه جامعه‌ای است؟ چه می‌خواهد؟ و به کجا می‌خواهد برود؟ و چه نوع ترکیبی و تعادلی را می‌خواهد ایجاد کند؟ محتاج مفهوم سازی است. در اینجا اشاره می‌کنم که در چند سال گذشته، سه گفت‌وگو در سیاست خارجی ج.ا.ا به عنوان مفاهیم قابل توجه و برجسته مطرح شده‌اند که عبارتند از: «تنش‌زدایی» که تقریباً مورد اجماع‌ترین مفهوم بین‌نخبگان ایران است که تا حدودی سمت و سو و نقش ایران را مشخص می‌کند، «گفتگوی تمدنها» و اخیراً هم «ائتلاف برای صلح».

این گفت‌وگوها، اعم از تنش‌زدایی که در دوره آقای هاشمی مطرح شده و در زمان آقای خاتمی، منظم‌تر و جدی‌تر در منطقه دنبال شده و همچنین گفتگوی تمدنها و ائتلاف برای صلح که اتفاقاً با

سیاستهای داخلی ایران هم مرتبط هستند، بنظر من همگی تدافعی اند. یعنی تنش‌زدایی در مقابل این بود که ایران دنبال تنش است و ما می‌گفتیم نه ما دنبال تشنج‌زدایی هستیم. یعنی در واقع از خود دفاع کردیم و دفاع می‌کنیم که ما اهل تشنج نیستیم. گفتمان گفتگوی تمدنها در مقابل برخورد تمدنها بود که هانتینگتون مطرح کرد و آقای خاتمی در مقابل آن این مفهوم را مطرح کردند که اهمیت جهانی پیدا کرد. ائتلاف برای صلح نیز جدیداً در برابر ائتلاف ضدتروریستی برای جنگ مطرح شده است که منبعث از مسائل یازدهم سپتامبر سال میلادی گذشته به بعد است و به خصوص در مقابل حرکت‌های آمریکا به ویژه در ارتباط با ایران معنا پیدا می‌کند. من به هر سه این گفتمان‌ها و اهمیت آن در ایجاد سمت و سوی مشخص سیاست خارجی ج.ا.ا. احترام می‌گذارم. اما به نظر من ما باید گفتمان‌های غیر تدافعی هم داشته باشیم و این احتیاج به مفهوم‌پردازی دارد. یعنی ایران صرفاً در تدافع و تقابل با گفتمان‌های ضدخودش نیست که حرکت می‌کند و بلکه دقیقاً می‌گوید که چه می‌خواهد و به چه سمت و سوئی حرکت می‌کند. و در اینجا قدرت تعریف و فراهم سازی گفتمان‌های مثبت به نظر من یکی از آن حوزه‌هایی است که در جنبه تجویزی و همراه با پردازش‌های فکری، می‌تواند در عمل کمک بزرگی به سیاست خارجی ما بکند. یک شعری اقبال لاهوری دارد که به نظر من بسیار عمیق است و در سیاست خارجی ما کاربرد دارد وی امیدوار است و آرزو می‌کند که ایران ژنو آسیا شود. خود این یک نوع مفهوم‌پردازی است و در عین حال به ظرفیت‌های ایران نیز توجه دارد. یعنی ایران ظرفیت لنگرگاه صلح و امنیت منطقه‌ای را دارد و به نظر من در صورتی که ایران به گفتمانها توجه کند این لنگرگاه به صورت جدی می‌تواند نقش خود را ایفا کند ایران ظرفیت بالایی به لحاظ فرهنگی، جغرافیایی، تاریخی و ویژگیهای منحصر بفردش دارد که اگر این پتانسیلها با یک نوع مثبت سازی و مثبت‌نگری در مفهوم‌پردازی همراه باشد، ایران می‌تواند بالاتر از ژنو هم مطرح شود.

دکتر محمدرضا تاجیک: در وادی مسائل سیاسی، اجتماعی و استراتژیک نمی‌توان همچون پهنه علم معتقد به «پیوستگی و تداوم سیر علمی» شد.

فصلنامه: آقای دکتر تاجیک! به نظر حضرتعالی چرا در وادی مسایل سیاسی-اجتماعی بخصوص از نوع بحرانی آن، نمی‌توان از یک روش برتر شناخت سخن گفت؟

تاجیک: عرصه اجتماعی-سیاسی، عرصه تصمیم‌سازی، کنش و واکنش‌های حرفه‌ای، و آزمون و خطاهای مکرر است. هر تصمیم و اقدامی از سوی مدیران بحران با تهدیدات و فرصت‌هایی قرین است. برآیند و شکل معادله‌ای را که بین این دو برقرار می‌شود، بستر و مجال نقش‌آفرینی می‌نامند. در چنین بستری بازیگران همه در پی کسب «خیر» و دفع «ضرر» هستند. اما بحران امری پیچیده و چند چهره است، نمی‌توان برای آن هویتی شفاف و قابل پیش‌بینی ترسیم کرد، در پهنه آن نمی‌توان چندان به بازی با حاصل جمع غیر صفر امید داشت، نمی‌توان به بازی بدون خطا و بدون هزینه اندیشید و نمی‌توان برای ایفای نقش خود به در دست داشتن زمانی فراخ دل خوش داشت. در صحنه بحران، همواره «نوش» با «نیش» و «هویج» با «چماق» قرین و همراه است و بی تردید کسی که قصد درهم ریختن کندو را دارد، نمی‌تواند از نیش زنبورها غافل باشد. از جانب دیگر، در وادی مسائل سیاسی، اجتماعی و استراتژیک نمی‌توان همچون پهنه علم معتقد به «پیوستگی و تداوم سیر علمی» شد (نظریه کوهن) و صحنه فعالیت سیاسی را همچون مرغزاری ساکت و آرام تصور کرد که در آن تحلیل‌گر فعالیت روزانه خود را با تلاش برای تبیین گزارش‌های بر پایه مشاهده و مطابق با قواعدی که نظریه مستقر و مقبول مجاز شمرده، به انجام می‌رساند. در چنین عرصه‌ای نمی‌توان به سادگی از رهگذر نقادی به حذف فرضیه‌های رقیب پرداخت (نظریه لاکاتوش) و نمی‌توان به سهولت و شفافیت به تعریف و تحدید مستدلولوزی‌های جاری و ساری در آن پرداخت، چرا که به تجویز فیرابند در «متدولوژی هر چیزی رواست».

ماهیت پیچیده، فضای کدر، ناکارکردگرای فرا-رهیافت‌ها، هزینه خطای بالا و محدودیت زمانی در عرصه تدبیر بحران‌ها، زمینه ساز کنشی بنام «گردگویی سیاسی» و ارائه تخمین‌های متعارف می‌شود. سخن‌گرد بنا بر تعریف، عبارت و جمله‌ای است که صدقش فقط معلول ساختار نحوی (گرامری) زبان و معنای لغات و واژه‌هایی است که در آن به کار رفته و بنابراین به کلی مستقل از واقعیت‌های خارجی و به بیان دیگر، فاقد ما به ازای خارجی است. در پاره‌ای موارد تشخیص این قبیل عبارات سهل و آسان محقق می‌شود، برای نمونه: «مزار شریف یا سقوط می‌کند

یا نمی‌کند»، و یا «آمریکا یا به عراق حمله می‌کند یا نمی‌کند». ولی در اغلب موارد تشخیص این قبیل گردگویی‌ها به سهولت امکان‌پذیر نیست: «ما تخمین می‌زنیم که احتمال سقوط مزار شریف بسیار کم است هر چند که نمی‌توان احتمال آنرا بکلی منتفی دانست.» و یا «ما پیش‌بینی می‌کنیم که مقاومت صدام بسیار غیرمحمتمل است اگرچه ممکن است واکنش و مقاومت جدی هم از خود نشان دهد» این تخمین‌ها در چه صورتی درست خواهند بود؟ اگر مزار شریف سقوط کند یا اگر سقوط نکند؟ اگر عراق مقاومت کند یا نکند؟ در هر دو صورت این اظهار نظر درست است زیرا صدق آن از ارتباطش با عالم خارج و دنیای واقع ناشی نمی‌شود. در هر دو صورت باید به هوش سرشار تحلیل‌گر و پیش‌بینی صادق او آفرین و دست مریزاد گفت. در هر دو صورت کسی را نمی‌توان به علت ارائه تحلیل نادرست و به کج‌راهه بردن تصمیم سازان مسؤل دانست.

برآورد هزینه اندک و یا فقدان ریسک جدی در امر تحلیل و تخمین، افزایش روزافزون صاحبان تحلیل لحظه‌ای، جاعلان فکری و «آشفته بازار»های تفسیری را در پی دارد. هر آن کس که سودای حرفه‌ای با کلاس و بی‌دردسر را در سر می‌پروراند، یک شبه به جرگه تحلیل‌گران و نظریه‌پردازان سیاسی - اجتماعی می‌پیوندد و ذهن و قلم فرزانه! خویش را ممر درآمد و مسیر چهره شدن خود می‌سازد و همچون سایر اسلاف و یاران گذشته و حال خود، گوی سحرآمیزی پیش روی نهاده و تقدیر آدمیان و فرایند پدیده‌ها و حوادث پیچیده را به تسخیر و تحلیل می‌کشد. چنانچه در این میانه هم اشتباهی رخ داد و گوی سحرآمیز به کج‌راهه هدایت کرد، نه از آن باب است که در صداقت و صراحت «گوی» خللی است، بل نشانه دخل و تصرف عدوانی ارواح شیطانی است. ارواحی که قابل رویت و احتساب نیستند و کس را در برابر غفلت از آنان فرج و حرجی نیست. در این بازار مکاره هر عرضه‌کننده متاعی (تحلیلی) در پی تبلیغ صداقت خود و اصالت و مرغوبیت کالای خود بوده و هر کسی داعیه آن دارد که به معرفت اشرافی (به بیان ارسطویی آن) نائل آمده و به «مقدمات اساسی» (بدیهیات) و نیز علم تسخیر ذوات اشیاء و پدیده‌ها دست یافته است.

گاهی اوقات نیز پوششی که شخص برای مخفی کردن گردگویی خویش بکار می‌برد از هر حیث کامل است و بنابراین کار تشخیص را به غایت دشوار می‌سازد. تخمین ما این است که اگر شرایط محیطی در حد کافی باشد، و متغیرها و عوامل خاص و مشخصی در صحنه نقش بازی کنند و زمانه نیز به کام باشد، مزار شریف سقوط نخواهد کرد، و یا آمریکا به عراق حمله نخواهد کرد. اما روشن نیست که حد کفایت برای شرایط محیطی و زمانی چه میزان است؟ نقش و درجه تاثیر این متغیرها و عوامل چقدر است؟ آیا واقعاً این تویوتاهای اهدایی امارات به طالبان بودند که موجب سقوط مزار شریف شدند؟ آیا استراتژی شایسته و کارای پاکستان و حمایت پنهان آمریکا،

راه را برای تسلط طالبان هموار کرد؟ آیا جنگ افغانستان، جنگ روحیه بود و گروهی که از عصبیت و روحیه برتر برخوردار بود، توانست هژمونیک بشود؟ آیا قدم مبارک کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل موجب عدم بروز جنگ در خلیج فارس شد؟ آیا عقب‌نشینی تاکتیکی صدام نقش اصلی را در این عرصه بازی کرد؟ آیا افکار عمومی مردم آمریکا تاثیری بازدارنده بر جای گذاشت؟ آیا ترکیبی گونه‌گون از این عوامل موثر بوده‌اند؟ و آیا...؟ همه آنچه که این اظهارنظرها به شنونده منتقل می‌کند این است که سقوط مزار شریف وقتی محتمل است که سقوط واقع شود و یا حمله آمریکا به عراق وقتی متصور است که حمله انجام شود و بالعکس.

فصلنامه: آقای دکتر شما در تحلیل مسایل استراتژیک و مدیریت

بحران از عبارت گردگویی سیاسی استفاده می‌کنید، منظورتان از این

عبارت چیست؟

تاجیک: آنچه که در همه انواع گردگویی‌ها مشترک است این است که به هیچ روی نمی‌توان آنها را ابطال کرد و البته این مهم نیز به برکت استفاده از عبارت‌های چند پهلو و کلمات ابهام‌آمیز حاصل شده است. بدین ترتیب در عالم خارج هر اتفاقی که بیفتد هیچ‌یک از این قبیل جملات و اظهارنظرها ابطال نخواهد شد. پوپر گزاره‌هایی را که صرفاً به دلیل ساختارگرایی و وجود کلمات و عبارات و واژه‌های چندپهلو، همواره (مستقل از عالم خارج) صادقند، گزاره‌های غیرعلمی می‌نامد. یعنی گزاره‌هایی که ابطال‌پذیر نیستند. نظریه پوپر مبتنی بر عدم تقارنی است که میان تحقق^۱ و ابطال^۲ قضایا و گزاره‌های کلی وجود دارد. وی بر این اعتقاد است که قضایای کلی را نمی‌توان محقق کرد لکن می‌توان آنها را ابطال نمود. ما هر قدر سیب و یا سایر اجسام سقوط کننده به زمین را شماره کنیم باز هم نمی‌توانیم به طور قطع و یقین به صدق نظریه جاذبه نیوتون اطمینان حاصل کنیم، لکن یک مورد خلاف (یعنی ماده‌ای که جاذبه بر آن بی‌اثر باشد) برای نشان دادن نادرستی نظریه جاذبه نیوتون کافی خواهد بود. به بیان دیگر، تنها آن دسته از نظریه‌ها که از محک ابطال - یعنی مواجهه با بینه‌های خلاف و مناقض - به سلامت جسته‌اند به عنوان نظریه‌هایی که به طور موقت صدقشان پذیرفته شده در نظر گرفته می‌شوند و البته این نیز تنها تا زمانی ادامه خواهد یافت که بینه خلافی اکتشاف نشود. حال آنکه گزاره‌هایی نظیر «تخمین ما این است که مزار شریف به زودی سقوط می‌کند، هر چند که این احتمال وجود دارد که چنین نشود» علمی نیست زیرا هیچ راهی برای ابطال آن وجود ندارد. در عالم خارج چه اتفاقی می‌باید رخ دهد تا سبب ابطال این

گزاره گردد؟ سقوط مزار شریف یا عدم سقوط آن؟ هر کدام که تحقق پذیرد گزاره فوق صادق خواهد بود.

از نظر پوپر، گردگویی همچون طالع‌بینی (تنجیم) نمی‌تواند معما و نغزی را ارائه دهد. چنانچه پیش‌گویی یک منجم درباره سرنوشت فرد و جامعه‌ای نادرست از کار درآید، طناب تقصیر به گردن اطلاعات غلط انداخته می‌شود. عدم توفیق در طالع‌بینی هیچ‌گاه محرکی برای تغییر تئوری تنجیم نمی‌شود. در طالع‌بینی، درست درنیامدن پیش‌گویی، هیچ‌گاه معمایی که نیاز به حل کردن داشته باشد، به شمار آورده نمی‌شود. به دیگر سخن، عدم موفقیت هیچ‌گاه منجم را به فکر اصلاح و تدقیق نظریه نجومی خویش نمی‌اندازد. گردگو هم در تار و بود تنیده‌های خود گرفتار آمده و در گرداب بافته‌های خود همواره در حال تجربه حرکت از صفر به صفر است و ماورای آن تجربه‌ای را نمی‌شناسد.

ارائه تحلیل مشخص از اوضاع مشخص و تخمین آینده البته کار دشواری است. تحلیل و تخمین علمی، تواتر و تقابل داده‌ها و پردازش صحیح آنان را می‌طلبد. وظیفه، تحلیل‌گر را به پرهیز از پیش‌فرض‌ها، رویکرد فلسفی و محیط شخصی و بوروکراتیک فرا می‌خواند. به او توصیه می‌کند وقایع را آن‌گونه که هستند، ببیند و نه آن‌گونه که دوست می‌دارد در همان حالی که او را به صداقت، شهامت و ریسک‌پذیری علمی اندرز می‌دهد. وی را نسبت به بازخوردهای منفی و هزینه سنگین تحلیل قضایی‌اش بیم می‌دهد. وظیفه تحلیل‌گر سیاسی را، خلق و نقد تعریف می‌کند. خلق فرضیه‌ها و حدس‌ها و تلاش برای نقادی آنها. تنها آن فرضیه‌ای که از محک نقدهای متعدد سرافراز بیرون می‌آید، باید به عنوان یک فرضیه معتبر مورد توجه قرار گیرد. به او هشدار می‌دهد که در طی این فراگرد کاملاً هوشیار باشد تا گزاره غیرقابل ابطال (یعنی گردگویی‌ها) مورد استفاده قرار نگیرند. چرا که این قبیل گزاره‌ها تهی و فاقد هر نوع محتوای تجربی و واقعی هستند. و به او می‌گوید که اگر در پایان فراگرد حذف و ابطال بوسیله نقادی بیش از یک گزاره یا تخمین و فرضیه محتمل‌الصدق باقی بماند و وی نتواند بین آنها یکی را انتخاب کند در آن صورت اخذ هر نوع تصمیم در خصوص آنها امری از سرشناس و اقبال و یا دلخواهانه خواهد بود.

فصلنامه: نمونه عینی گردگویی در تحلیل و تعلیل بحرانهای مرتبط

با ایران کدام است؟

تاجیک: ابتدا مثالی می‌زنم، ما در مسایل افغانستان در حذف و تأیید گزینه‌های تحلیلی خود در نهایت بر سر انتخاب یکی از دو گزینه: (۱) «طالبان یک تهدید برای امنیت و منافع ما محسوب می‌شود» و (۲) «طالبان اساساً نه بالقوه و نه بالفعل نمی‌تواند تهدیدی برای ما تعریف

شود، «حیران می‌ماند، راه برون رفتش چیست؟ و یا زمانی که تحلیل کارشناس مسایل آمریکای ما بین انتخاب یکی از دو گزینه: (۱) «ورود آمریکا به منطقه و حمله به عراق تهدیدی برای منافع و امنیت ملی ما محسوب می‌گردد» و (۲) «تضعیف و حذف صدام و رژیم بعثی عراق توسط آمریکا برای ما فرصت تلقی شده و در جهت تقویت منافع و امنیت ملی ما عمل می‌کند»، سرگردان می‌ماند، چاره چیست؟ بی‌تردید گردگویی تاکیدی اثباتی بر هر دو گزینه دارد. در این حالت به اصطلاح استراتژی گره خورده و استراتژیست به بن‌بست می‌رسد. به راستی بر پایه کدام گزینه باید طرحی راهبردی در انداخت؟ بر بستر کدام یک می‌توان به مثابه یک مرد خردمند به امر تصمیم‌سازی پرداخت؟ در چنین شرایطی دو راه برون رفت از این فضای معماگونه متصور است: اول اینکه تحلیل‌گر ما دو گزینه مزبور را در کیسه شانس انداخته و چشم بسته یکی را بیرون بکشد، و دوم اینکه داده‌ها^۱ و «امور واقع»^۲ معین و روش‌های علمی پردازش خبر را به کمک بطلبد، بر تقویت یک گزینه و تضعیف دیگری بکوشد و فرضیه و گزینه‌ای که امکان ابطال پذیری بیشتری دارد را حذف نماید.

اظهار نظری که در آن تحلیل‌گر موضع مشخصی را اتخاذ نکرده و کار را به گردگویی برگزار کرده البته بی‌خطرتر است. لکن باید پرسید بی‌خطرتر برای چه کسی؟ برای کسی که می‌باید بر اساس نظر تحلیل‌گر به تصمیم‌سازی پردازد یا برای خود تحلیل‌گر؟ البته بی‌خطر بودن این قبیل تحلیل‌ها بی‌هزینه حاصل نمی‌شود و می‌باید بهایی برای آن پرداخت کرد: تحلیل‌هایی از این دست نه تنها علم و اطلاع و معرفت ما را از جهان خارج و از وضعیت دشمن افزایش نمی‌دهند، بلکه مرز بین واقعیت و عدم واقعیت را مخدوش می‌کنند و آدمیان را در دنیای «وانموده»^۳ و «حاد - واقعیتی»^۴ غوطه‌ور می‌سازند، آنچه که «نیست» را «هست» جلوه می‌دهند، پدیده‌ها و حوادث مجازی را جانشین چهره حقیقی آنان می‌کنند، نمایش قدرت و جنگ روانی آمریکا و طالبان را جامه‌ای عینی می‌پوشانند و تصویری کاملاً رنگی و مقهور و مجذوب کننده از وقایع اتفاقیه و فرایند آنان بدست می‌دهند.

به علت همین استعداد و خصیصه واقعیت‌نمایی گردگویی است که عده‌ای اساساً بر این عقیده شده‌اند که نه تنها بهره‌جستن از آن، خالی از فایده نیست، بلکه دستیازی بدان امری مشروع، مقبول و عقلایی است. از منظر اینان، اولین بهره‌مبادرت به گردگویی در پوشش و حریم امن آن نهفته است. در عرصه آن تحلیل‌گر اجازه می‌یابد که هرگونه مسولیت تحلیل و تخمینی را از خود سلب نماید. بدون جمع‌آوری و پردازش داده‌ها به طریق علمی، تحلیلی کدر و غیرواقعی از پدیده‌ها و

1. Data

2. Facts

3. Simulation

4. Hyperreality

حوادث زمانه بدست داده و بر درستی و صحت نظر خویش اصرار ورزد. دومین بهره گردگویی را باید در استعداد شگفت‌انگیز آن در خلق و گسترش سرطان‌گونه متخصصان و تحلیل‌گران لحظه‌ای و صاحب‌نظران خلق‌الساعه جستجو کرد. بدیهی است زمانی که ارائه تحلیل هزینه‌ای در برداشته باشد به تجارتهای پرسود و بی‌ضرر تبدیل شده و طالبان بسیاری را برگرد خود جمع می‌کند. هر کسی از بهر خود یار او می‌گردد و شانس و اقبال خود را در سپهر آن جستجو می‌کند. اگر گرفت که قیها و اگر هم نگرفت چیزی را از دست نداده است.

نکته‌ای که در اینجا باید بر آن تاکید کرد این است که در وادی تحلیل و نظریه‌پردازی هیچ کس از خطا و گزند دیو و ددان خفته در راه مصون نیست. فلسفه علم به ما می‌آموزد که «امور واقع» و شواهد و داده‌های تجربی ملفوف و پیچیده در تئوری‌ها هستند. به بیان دیگر، امور واقع از قبل و از همان آغاز پردازش به رنگ و هیات تخمینی درآمده‌اند. لذا هیچ گزارش و تحلیلی نمی‌تواند به گونه‌ای خالص و ناب عرضه شود. هر مشاهده و تحلیلی افزون بر اینکه مبتنی بر امور محسوس است واجد جنبه‌های نظری یعنی مبتنی بر پیش فرض‌ها، پیش تجربه‌ها، قرائت‌ها، تاویل‌ها و تفاسیر نیز هست. لذا آنچه که اهمیت دارد این است که چگونه با بهره‌جستن از اصول و فنون علمی تحلیلی مشخص از اوضاع مشخص (و یا نامشخصی) ارائه کنیم؟ چگونه با پردازش صحیح داده‌های خام، تخمین واقعی‌تری از فرایند تحولات امور داشته باشیم؟ چگونه از خطاها و بازخوردهای منفی در یک کلام چگونه از گرداب گردگویی مصون مانیم و در چنبره فسون و فریبش گرفتار نیاییم؟

این مهم تنها از رهگذر صورت‌بندی جملات و عبارات به گونه‌ای که ما را قادر سازد از آنها نتایج ابطال‌پذیر استنتاج کنیم، امکان‌پذیر خواهد بود به بیان کلاوس ویتز، جستجو برای یافتن علل، واریسی و معاینه وسایل، ما را به قلمرو نظریه رهنمون می‌کند، یعنی به قلمرو گزاره‌های کلی و صادق که بی‌واسطه و مستقیم از موضوعی که در دست بررسی داریم، نتیجه حاصل نمی‌شود. از اینجا می‌توان دریافت که یک نظریه موجه، مبنایی اساسی برای نقادی به شمار می‌آید. اما عقیده به امکان دستیابی به نظریه‌ای که به همه حقایق عالم قابل اعمال باشد خیال خامی بیش نیست اینکه به عنوان یکی از قواعد نقادی قابل به این باشیم که نقد ما نباید به ساحت نظریه مقدسمان نزدیک شود و آن را خدشه‌دار سازد صرفاً نوعی فضل‌فروشی ابلهانه است.

آموخته کلاوس ویتز تا آنجایی که به عدم امکان دستیابی به یک نظریه و آموزه جهانشمول تاکید دارد شفاف و منطقی به نظر می‌رسد، اما آیا این بدان معناست که یک تحلیل‌گر همواره باید داده‌های سیاسی را بر تئوری و چارچوب نظری خود رجحان دهد؟ و یا اساساً قائل به نوعی روش‌شناسی آنارشیک در حوزه مسایل سیاسی - اجتماعی شود؟ در تحلیل پدیده‌های سیاسی

نمی‌توان انتظار داشت که تحلیل‌گر و کارشناس موضوع دقیقاً مطابق آموزه‌های پوپر عمل کند و با دریافت اولین قرینه خلاف و بین خط بطلانی بر تئوری خود بکشد. همواره این امکان وجود دارد که داده‌های تجربی تازه دریافت شده کاملاً از حقیقت و گمراه کننده باشند. البته امکان غلط بودن داده‌ها ما را به این نظریه که صدق گزاره‌ها و قضایا مبتنی بر قراردادهایی هستند که میان آدمیان صورت می‌گیرد رهنمون نمی‌کند. خلق و ابداع فرضیه‌ها به مدد تصور خلاق تحلیل‌گر، و سپس نقادی نظریه‌های ابداعی و تلاش برای ابطال آنها بر اساس بینه‌های معارض متعدد و بررسی دقیق داده‌ها می‌توانند نقطه عزیمتی مناسب (به دور از دو قطب جزمیت و نقادی) برای تحلیل‌گر مسائل سیاسی در سطوح مختلف ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی باشد.

در یک کلام، بررسی بدیهیات و استناد به آن یکی از کارهای ارزشمند در هر دانش اجتماعی یا فیزیکی است. چه بسا که یک امر بدیهی، نادرست و بی‌اساس از آب درمی‌آید. بهرحال پیش‌پاافتادگی ظاهری مسائل دلیل موجهی برای اعتراض به کوشش‌های دانش پژوهانه نیست.

فصلنامه: استاد! با این وصف چگونه می‌توان از پیش‌بینی پذیری امور در حوزه علوم انسانی یاد کرد و به آن اعتماد نمود؟ به عقیده شما بهتر نیست که در حوزه علوم انسانی به جای پیش‌بینی از تخمین استفاده کنیم؟

تاجیک: اجازه بدهید بحث خود را با این ضرب‌المثل قدیمی یهودی آغاز کنیم که «پس از خراب شدن معبد اورشلیم موهبت غیبگویی ارزانی احمق‌ها شد.» بی‌تردید، دغدغه اصلی این نوشتار نیز، پیشگویی از نوع غیبگویی آن نیست. بل، بهره‌وری از تئوری‌های با کفایتی است که بتوانند ما را در پیش‌بینی حوادث یاری رسانند. اما، آیا واقعاً می‌توان تمهیداتی علمی را اندیشید که آینده را پیش‌روی ما قرار دهد و با مکنوناتش ما را آشنا سازد؟ آیا می‌توان میان علوم تجربی و دقیقه و حوادث تاریخی نوعی همانندی و مشابهت برقرار ساخت؟ ماهیت این همانندی چیست؟ آیا می‌توان به نوعی پویایی و الگوریتم (نوعی دستورالعمل کلی برای حل مسایل) دست یافت که با استفاده صحیح آن قدم به قدم به مرحله نهایی که پیش‌بینی امور است، نایل آییم، قواعد استخراج پیش‌بینی‌ها از اطلاعات خام و اولیه کدامند؟

از دیرباز معمای به نام «پیش‌بینی‌پذیری امور»، ذهن آدمی را سخت به خود مشغول کرده است. به بیانی دیگر، آینده‌نگری نزد آدمیان، قدمتی به بلندای «خودآگاهی تاریخی» آنان دارد. از آن زمان که انسان به هستی تاریخمند و سپس به تاریخمندی هستی خویش اندکی آگاهی یافت، پیش‌بینی و پیشگویی رویدادهای گوناگون در کانون دلمشغولی‌های وی نشسته و تا دوران ما او را

محصور و مقهور خود نموده است. انسان مدرن امروزی، از علم و فن آوری‌های مختلف و پیچیده آن، ابزاری برای سفر به آینده، گشودن کاغذ ملقوف تاریخ و مشاهده حوادث حادث نشده، ساخت و آن‌گاه که حضور در آینده و زیست با آیندگان را بر خود مشکل یافت، به ترسیم و تصویر ناکجا آبادها (اتوپیاها) و آرمان‌شهرها پرداخت. با ترا، در این زمینه می‌گوید:

فصلنامه: «اینکه جامعه چگونه تحول می‌یابد مسأله‌ای است که از زمان‌های کهن ذهن‌های بسیاری را عاجز و مستحیر ساخته است. افلاطون، ارسطو، سنت اوگوستین، مارکس، اشپنگلر، و توین بی و بسیاری دیگر کوشیده‌اند که این معما را حل کنند، اما اندیشه‌هایشان، که زمانی موجب هیجان فکری بسیاری می‌شد، اکنون برای بسیاری از دانشمندان اجتماعی جاذبه کمی دارد.»

تاجیک: از دریچه تدبیر آینده‌سازی ملازمی تنگاتنگ با آینده‌شناسی داشته، و این دو در گستره و ژرفای موثری در گرو بهره‌جویی بهینه از توانمندی‌های (واقعیت‌بخشی، پیش‌بینی، تصدیق و کنترل) هستند که علوم گوناگون از جمله علوم دقیقه و تجربی و روش‌های عقلایی به آدمی ارزانی می‌دارند. بی‌تردید، بحث از همانندی و شباهت محتوایی «علوم تجربی» و «تدبیر اجتماعی - سیاسی» نیست، بل، تأکید بر همانندی در سطح و لایه‌ای معرفت‌شناختی و روش‌شناختی است. می‌پذیریم که رویدادهای سیاسی - اجتماعی (انسانی) برخلاف پدیدارهایی که در علم تجربی ظاهر می‌شوند، یگانه و بی‌نظیر هستند. بنابراین، نمی‌توان در مورد این‌گونه رویدادها به قوانینی عام و کلی که در همه زمان‌ها و مکان‌ها صادق باشند دست یافت و حداکثر چیزی که می‌توان انتظار داشت تعمیم‌هایی است که تنها در یک زمان خاص و در خصوص یک جامعه معین کم و بیش صادق است. بنابراین، در اینجا تأکید صرفاً متمرکز بر علمی بودن فرایند پیش‌بینی، و متمایز و منزه ساختن آن از پیشگویی‌های شهودی، عرفانی و سحرگون است.

آنچه در میانه علم و تدبیر بحران، مشترک می‌نماید، «اطلاعات» و «پیش‌بینی» است. پیش‌بینی‌ها به نحوی با اطلاعات مرتبط و پیوسته‌اند. تنها آن دسته از پیش‌بینی‌ها می‌توانند مقرون به صحت باشند که به وسیله گزارش‌های حاصل از مشاهده مورد تأیید قرار گیرند البته، معقول این است که فقط بر جنبه‌هایی از علوم تجربی و فلسفه علم تمرکز نماییم که به معرفت‌های ظنی و به فرضیه‌ها و حدس‌ها ارتباط دارند و نه به معرفت‌نهایی و قطعی.

برخی از اندیشمندان با مشربی استقرایی بر این باورند که می‌توان از رهگذر جمع‌آوری، بررسی و گزینش داده‌ها و امور واقع و استمرار این مراحل، به یک قضیه کلی نایل آمده و آن را به

موارد مشابه تعمیم داد. اما، چگونه می‌توان نسبت به صدق این قضایای کلی معرفت یقینی حاصل کرد؟

ما معمولاً صدق قضایای کلی را به شرط آن که به وسیله نمونه‌های آماری کافی تایید شده باشند، می‌پذیریم. دیوید هیوم، با این نوع نگرش چندان موافق نیست. به اعتقاد وی، نمی‌توان صدق تعمیم‌های را که از مجرای استقراء (استقراء ناقص) حاصل می‌شوند، مقرر ساخت. تجارب گذشته خود حاصل تعمیم‌هایی هستند که بر مبنای تعداد معدود و محدودی از امور واقع بنیاد گذارده شده‌اند، و کیست که بتواند صدق خود این تعمیم‌ها را تضمین کند؟ علاوه بر آن همواره امکان کشف یک امر واقع تازه که مبطل قضیه باشد، وجود دارد. به بیان پوپر، قضایای کلی را نمی‌توان محقق کرد لکن می‌توان آنها را ابطال کرد.

در مقابل، پوپر معتقد است که برای استنتاج یک نظریه علمی نباید به جمع‌آوری داده‌ها و تعمیم موفقیت‌آمیز آنها متوسل شد، بلکه نخست می‌باید نظریه‌های را در ذهن پروراند، آنگاه از داده‌های تجربی (امور واقع) برای ابطال کردن و حذف نظریه‌های نادرست بهره گرفت. نظریه‌های علمی فرضیه‌ها و حدس‌هایی بیش نیستند. تنها آن دسته از نظریه‌ها که از محک ابطال - یعنی مواجهه با بینه‌های خلاف و مناقض - به سلامت جسته‌اند، به عنوان نظریه‌هایی که به طور موقت صدقشان پذیرفته شده در نظر گرفته می‌شوند و البته این نیز تنها تا زمانی ادامه خواهد یافت که بینه خلافی اکتشاف نشود.

دو رویکرد فوق را می‌توان به گونه زیر خلاصه کرد:

رویکرد نخست: ۱- جمع‌آوری داده‌های تجربی، ۲- تعمیم، ۳- نظریه، ۴- داده‌ای اولیه، ۵- پیش‌بینی.

رویکرد دوم: ۱- ابداع نظریه‌های ممکن و موجه، ۲- جمع‌آوری داده‌های تجربی، ۳- ابطال، ۴- نظریه، ۵- داده‌های اولیه، ۶- پیش‌بینی.

چنین مناقشه علمی‌ای میان اندیشمندان تاریخ‌نگار^۱ (هگلی) و دیرینه‌شناسان^۲ متاخر (مشرَب نیچه - فوکوی)، و نیز میان معتقدین به مناسبات یک سویه و تک علیتی^۳ (سیاق مارکسیسم ارتدوکسی) و مروجان مناسبات چندعلیتی یا مبتنی بر تعیین چند جانبه^۴ (مشرَب آلتوسری - لاکانی) به چشم می‌خورد. از منظر تاریخ‌نگارانه هگل و مارکس، تاریخ کاغذ ملفوفی را ماند که نقش‌ها، مناسبات و تحولات اجتماعی، از قبل بر سبهر آن نبشته شده‌اند. چنین کاغذ ملفوفی، بر مشرب و سیاقی جزمی (دترمینیستی) در حال گشایش و بازنمایی مکنونات خود است. اگر بتوان

1. Historist

2. Archaeologists

3. Mono - Cusality

4. Overdetermination

به رمز و راز این گشایش و دگرگونی تکاملی پی برد، می‌توان از پیش آینده را به تصویر کشید و پایان تاریخ را جامه اکنونیت پوشاند. تک خط بودگی تاریخ، نیز به ما این اجازه را می‌دهد که فراواقعیت تاریخی خود را بر بام عالم هستی بنشانیم و «تاریخ‌ها» را در متن و بطن «تاریخ» به روایت بنشینیم.

با سویی‌های مشابه، برخی اندیشمندان معتقدند که «اصولا تکرار رویدادها بدین معناست که چیزها به گونه‌ای چرخه‌ای حرکت می‌کنند. چرخه‌های کوتاه مدت، میان مدت، بلندمدت و بسیار بلند مدت. با تشخیص این چرخه‌ها و تفسیر و تعبیر صحیح آنان، می‌توان آینده تحولات را پیش‌بینی نمود. اما تمامی چرخه‌هایی که تا کنون توسط اندیشمندان کشف شده است، ماهیتشان یا نامنظم بوده است و یا متناوب. این چرخه‌ها همان چیزی را نمایش می‌دهند که ما «تناوب متغیر» می‌نامیم. بدین ترتیب، در ادبیات اقتصادی، گاهی از «چرخه میجل»^۱ سخن گفته می‌شود، که درازای آن چهل تا پنجاه ماه است؛ گاه از چرخه شاه‌رگی^۲ که درازای آن از نه تا یازده سال تغییر می‌کند؛ یا گاهی از چرخه میان مدت پانزده تا بیست و پنج‌ساله نوع کوزنتس^۳ و سرانجام چرخه بلندمدت کند راتیف^۴ که درازای آن از چهل تا شصت سال است سخن گفته می‌شود.

راوی باترا، تلاش می‌کند یک تئوری اجتماعی - اقتصادی و تاریخی، که قانون چرخه‌های اجتماعی نامیده می‌شود، به دست دهد. وی معتقد است که می‌توان به چرخه‌های منظم یا موزون دست یافت و پیش‌بینی خود را (در تاریخ ۵ دسامبر ۱۹۷۸) در مورد حوادثی نظیر: انقلاب ایران، جنگ ایران و عراق، کساد اروپا در سال‌های ۸۱ - ۱۹۸۰، کساد مصیبت بار آمریکا در سال‌های ۹۰ - ۱۹۸۹، دگرگونی عمیق سرمایه‌داری در سال‌های دهه ۱۹۹۰ و دگرگونی ژرف کمونیسم، مدیون همین چرخه موزون دانست.

باترا، تاکید می‌کند که «نکته مرکزی فلسفه من در زمینه تاریخ اندیشه‌ای است که جبر تاریخی نامیده می‌شود. این به معنای آن است که تاریخ الگوی معینی را دنبال می‌کند که مشاهده کردنی است و از آن برای پیش‌بینی مسیر آینده رویدادها می‌توان استفاده کرد. در جای دیگر می‌افزاید، دانشوران بسیاری کوشیده‌اند در هر ج و مرج تاریخ، گونه‌ای آهنگ موزون، نوعی هماهنگی ظریف از چشم‌گریزی را به کمک قوانین طبیعی تمییز دهند؛ اما هم‌تایان ایشان، که نسبت به هر گونه تئوری‌پردازی درباره پدیده‌های اجتماعی خودخواسته سوءظن دارند، نظرهایشان را مورد ریشخند قرار داده‌اند.

1. Mitchel cycle

2. Jugular cycle

3. Kuznets

4. Kondratiefflong - wavecycle

در مقابل، تبارشناسی^۱ تاریخی است که در پرتو علائق فعلی نوشته شده باشد تبارشناسی، تاریخی است که بر اساس تعهد به مسایل حال حاضر نوشته شده باشد، و هم از این رو در حال حاضر مداخله می‌کند. تبارشناسی، تاریخ موثری است که در مقام دخالت از موضع فعلی نوشته شده باشد. تبارشناسی، پیدایش علوم انسانی و شرایط امکان آنها را به نحو جدایی ناپذیری با تکنولوژی‌های قدرت مندرج در کردارهای اجتماعی پیوند می‌دهد. تبارشناسی، در پی کشف منشاء اشیاء و جوهر آنها نیست و لحظه ظهور را نقطه عالی فرآیند تکامل نمی‌داند بلکه از هویت بازسازی شده اصل و منشاء و پراکندگی‌های نهفته در پی آن و از «تکثیر باستانی خطاها» سخن می‌گوید. تبارشناسی، آنچه را که تا کنون یکپارچه پنداشته شده متلاشی می‌کند و ناهمگنی آنچه را که همگن تصور می‌شود، برملا می‌سازد. تبارشناسی، به عنوان تحلیل تبار تاریخی، تداوم‌های تاریخی را نفی می‌کند و برعکس ناپایداری‌ها، پیچیدگی‌ها و احتمالات موجود در پیرامون رویدادهای تاریخی را آشکار می‌سازد.

با این بیان، در نزد فوکو «تبارشناسی» روشی است که منشا و آغازی را در تاریخ نمی‌شناسد. تمرکز تبارشناسی بر تفرق‌ها، تمایزها، ناسازواره‌گی‌ها، انقطاع‌ها و پراکندگی‌ها است. تبارشناسی لحظه ظهور را نقطه عالی تکامل نمی‌داند، بلکه از هویت بازسازی شده اصل و منشاء و پراکندگی‌های نهفته در پی آن و از «تکثیر باستانی خطاها» سخن می‌گوید. تحلیل تبار، وحدت را در هم می‌شکند و تنوع و تکرار رخدادها را نهفته در پس آغاز و منشا تاریخی را برملا می‌سازد و فرض تداوم ناگسسته پدیده‌ها را نفی می‌کند. تبارشناسی از رویدادها، انحرافات کوچک، خطاها، ارزیابی‌های نادرست و نتیجه‌گیری‌های غلطی سخن می‌گوید که به پیدایش آنچه برای انسان ارزشمند است، انجامیده‌اند.

آنچه در بنیاد دانش و هویت ما نهفته، حقیقت نیست بلکه تنوع رویدادهاست. بدین سان تبارشناسی تاریخ داشتن پدیده‌ها و اموری را که فاقد تاریخ تلقی شده‌اند باز می‌نماید و نشان می‌دهد که دانش وابسته به زمان و مکان است. تبارشناسی، در پی کشف کثرت عوامل موثر بر رویدادها، از رهگذر تاکید بر بی‌همتایی آنان و خودداری از تحمیل ساختارهای فراتاریخی بر آنهاست. فوکو این نگرش را «حادثی‌سازی تاریخ» خوانده است. هیچ ضرورتی در تاریخ نیست؛ هیچ بداهتی در بنیان دانش و کردارهای ما مفروض نیست.

آنچه در ثقل این نوع نگرش به تاریخ، قدرت و دانش نهفته است این است که چگونه انسان‌ها به واسطه قرار گرفتن در درون شبکه‌ای از روابط قدرت و دانش، به عنوان سوژه و ابژه تشکیل

می‌شوند. به بیان دیگر، در اینجا بحث اصلی درباره رابطه دانش، قدرت و بدن آدمی و نیز تکنولوژی‌های سیاسی بدن، دانش‌های مربوط به پیکر آدمی و اشکال قدرت اعمال شده بر آن است. تبارشناسی نشان می‌دهد که چگونه انسان‌ها از طریق تاسیس «رژیم‌های حقیقت» بر خود و بر دیگران حکم می‌رانند.

با این مقدمه، معلوم می‌شود که مقصود من از پیش‌بینی، «توضیح» دقیق حوادث آینده نیست، بلکه تأکید بر نوعی تخمین علمی و مبتنی بر داده‌های پرورش یافته است. همان‌گونه که ری کلاین^۱ به ما می‌گوید: «ارزیابی و تخمین، توصیفی دقیق از این احتمال است که چیز مشخصی در آینده وجود خواهد داشت و یا حادث خواهد شد.» به بیان دیگر، تخمین زدن به طور کلی عبارت است از: تلاش برای ابطال تئوری‌های معارض و رقیب و راه انجام این کار هدایت جمع‌آوری کنندگان اطلاعات برای جمع‌آوری اخبار و شواهدی است که بالقوه گزارش‌های مشاهده‌ای ابطال‌گر به شمار می‌آیند.

فصلنامه: جناب‌عالی بین پیش‌بینی علمی و تخمین استراتژیک چه

تفاوتی قابل‌هستید؟

تاجیک: در یک نگاه کلی، تفاوت پیش‌بینی علمی و تخمین استراتژیک عبارتند از:

۱- پیچیدگی مسائل استراتژیک: ناممکن بودن اجرای آزمایش‌های سامان یافته و مجزا ساختن عوامل ذی‌مدخل در غالب مسایل اطلاعات چالش بزرگی در برابر محقق پدید می‌آورد. حتی اگر مشخص ساختن قوانین حاکم بر رفتار دشمن ممکن می‌بود و حتی اگر کاربرد متدولوژی علوم طبیعی در تحقیقات اطلاعاتی پذیرفته می‌شد، باز هم مسائلی که از این کاربرد ناشی می‌شود آنقدر بزرگ و گسترده است که هر نوع حل علمی مشکل را غیرممکن می‌سازد. رفتار یک جامعه، به اوضاع اقتصادی و پراکنش جمعیتی آن، تصمیمات رهبران آن، و شماری از عوامل دیگر که به حوزه عوامل روانی مربوط می‌شوند بستگی دارد.

۲- غیردقیق بودن پیش‌بینی‌ها: پیچیدگی مسایل اطلاعاتی و اندک‌ش و تأثیر و تاجر فرآگرد تخمین زدن و نظریه‌پردازی، شخص تحلیل‌گر، و بالاخره تخمین‌های پیشنهاد شده همگی حاکی از آن است که پیش‌بینی‌های اطلاعاتی غیردقیق و غیرصائب است. گذشته از این برای آنکه بتوان پیش‌بینی دقیقی به عمل آورد باید نه تنها از قوانین مربوطه مطلع بود بلکه از شرایط اولیه سیستم (یعنی اوضاع موجود جامعه) دقیقاً اطلاع داشت. لکن چنین اطلاع و دانشی در حوزه فعالیت‌های

اطلاعاتی تقریباً هیچ‌گاه حاصل نمی‌شود. در بهترین حالت تنها می‌توان به نوعی پیش‌بینی دراز مدت و در مقیاس وسیع که صرفاً با روندهای محتمل سر و کار دارد و به هیچ روی در جزئیات مربوط به حوادثی که در آینده نزدیک رخ می‌دهد دقیق نیست، دلخوش کرد.

۳- مشکل سازمانی جامعه بسته: هر اندازه فضای اطلاعاتی بسته‌تر باشد، امکان پیش‌بینی کمتر است.

۴- محدودیت زمان و خطر ناتوانی در انجام وظیفه: از استراتژیست‌ها همواره انتظار می‌رود که در فرصت بسیار کوتاهی، تحلیل و تبیینی از اوضاع بدست دهند و رخداد‌های آینده را پیش‌بینی نمایند. متدولوژی علمی در مقابل عبارت است از فراگرد نامتناهی صورتبندی و پیشنهاد فرضیه‌ها، تلاش برای ابطال آنها، و سعی در صورتبندی و خلق فرضیه‌های جانشین.

۵- هزینه هنگفت شکست: یک تخمین اطلاعاتی نادرست می‌تواند فاجعه آفرین باشد. به عکس در علوم طبیعی، شکست که در نتیجه ابطال یک تئوری و یا طرد یک فرضیه پدید می‌آید، فاجعه محسوب نمی‌شود.

۶- تخمین نیات غیرممکن است: در فعالیت‌های اطلاعاتی بر خلاف علوم طبیعی تحلیلگر می‌باید، نیات طرف مقابل را حدس بزند. در اینجا دو مساله وجود دارد: اول عبارت است از خواندن فکر اشخاص و آشکار ساختن نیات دورنی آنان. دوم از این هم بزرگتر است، آن چه که مورد نیاز است صرفاً تصویری از محتوای ذهن افراد، در حال حاضر نیست بلکه می‌باید تصویر نیاتی که بعداً به ذهن فرد خطور می‌کند نیز پیش روی ما باشد.

فرایند تخمین استراتژیک شامل مراحل زیر است:

۱- خلق فرضیه‌ها: نخست فرضیه‌هایی که می‌تواند اوضاع موجود را تفسیر و تعیین نماید، باید تصویر شوند. نکته مهم در این مرحله این است که برای تمامی فرضیه‌های رقیب اعتباری همسان قابل شویم.

۲- نقادی: در این مرحله باید از رهگذر تجمیع و دلالت بینه‌های مبطل، به ابطال پاره‌ای از فرضیه‌های رقیب و تقویت پاره‌ای دیگر پرداخت.

۳- ایجاد فرضیه سوم: در صورت تجمیع بینه‌های موید و یا مبطل به سوی دو فرضیه، و عدم امکان ابطال و یا تقویت یکی از فرضیه‌های رقیب (از رهگذر ارزیابی و سنجش گزارش‌های واصله و تمرکز بر بینه‌های مبطل و نه موید)، باید به ایجاد فرضیه سوم همت گماشت.

۴- ترجیح فرضیه مبتنی بر وقوع بحران در تحلیل نهایی: چنانچه در تحلیل نهایی، باز به همسانی و هموزنی فرضیه‌های رقیب رسیدیم، منطق اطلاعاتی حکم می‌کند که اصل را بر

فرضیه‌ای که دلالت بر وقوع بحران دارد بگذاریم. چرا؟ به این دلیل ساده که احتمال اینکه عوامل بحران‌زائیت خود را برای ایجاد بحران پشت پوشش‌های مختلف مخفی سازند به مراتب بیشتر از احتمال معکوس آن است و نیز بدین دلیل، که انتخاب چنین فرضیه‌ای، ایجاد آمادگی و فراهم آوردن تمهیدات تدبیر بحران را ضروری می‌سازد.

بدیهی است برای پردازش اطلاعات و خلق فرضیه‌ها، به یک چهارچوب مفهومی نیازمندیم. یک چهارچوب مفهومی (قالب فکری) مجموعه‌ای (سیستمی) است از مفروضات اصلی و اولیه، تئوری‌ها، و باورها که بر روی هم به عنوان معیاری جهت ارزیابی هر اطلاع‌واصل شده مورد استفاده قرار می‌گیرد. هیچ نظریه‌ای از آن جمله چهارچوب‌های مفهومی و قالب‌های فکری خویش را نباید به عنوان دیدگاه‌هایی که صحت آنها به اثبات رسیده و محرز گردیده، تلقی کرد. نظریات و دیدگاه‌های ما تنها می‌توانند موقتا و تا زمانی که بینه ابطال‌گر موجهی یافته نشده به عنوان امور یا برداشت‌های حقیقی به شمار آیند. به رغم این نکته نباید فراموش کرد که بدون کمک نظریه‌ها و چهارچوب‌های مفهومی حتی اگر صدقشان موقتی باشد نمی‌توان به اخذ هیچ نتیجه‌ای توفیق یافت.

افزون بر این، بدون چهارچوب‌های مفهومی و قالب‌های فکری، اطلاعاتی که ارائه می‌شود صرفاً عبارت خواهد بود از شمار عظیمی از داده‌های غیرمرتبط. نقش و عمل اصلی چهارچوب‌های مفهومی (قالب‌های فکری) عبارت است از سامان دادن اطلاعات واصله و تفسیر آنها به گونه‌ای هوشمندانه و معقول. لکن این تفسیرها یا انحاء دسته‌بندی اطلاعات را هرگز نباید به عنوان حقایق ابدی و لایتغیر به شمار آورد، برعکس وظیفه ما این است که دائما درصدد یافتن تناقض‌های درونی نظام فکری خود باشیم و به نحوی فعال درصدد ابطال آن برآیم.

از سوی دیگر، به رغم آنکه امور واقع همگی متکی به تئوری‌های و ملفوف و پیچیده در آنها هستند و این احتمال همواره وجود دارد که اطلاعات عینی و واقعی ما نادرست از کار درآید، لکن همواره در معارضه میان تئوری‌ها حتی تئوری‌های اساسی و چهارچوب‌های فکری بنیادین با امور واقع باید اولویت را به شواهد تجربی و امور واقع و در مواردی که تئوری و شواهد تجربی معارض از کار درمی‌آیند و اختلاف میان آنها با ارزیابی و سنجش اعتبار اطلاعات و شواهد مرتفع نمی‌شود تئوری را می‌باید کنار گذارد. این راهی است که در علوم طبیعی دنبال می‌شود و در فعالیت‌های امنیتی نیز همان را می‌باید سرمشق قرار داد.

در فیزیک جهان کیلان، طبیعت همچون موضوعی منفعل و غیرفعال لحاظ می‌شود در فیزیک جهان ذرات بنیادی برعکس، غیرممکن است که بتوان از (اثر کوانتومی) که نتیجه اصل عدم قطعیت هایزنبرگ است صرف‌نظر کرد. در تخمین‌های امنیتی، حتی آن دسته از فعالیت‌ها که در

جهان کلان صورت می‌گیرد، متأثر از مساله تاثیر اندازه‌گیری یعنی تاثیر موضوع مورد بررسی در اندازه‌گیری‌ها و تخمین‌های تحلیل‌گر است. بنابراین در فعالیت‌های اجتماعی - سیاسی - درست نظیر حالت فیزیک کوانتومی - باید این واقعیت که فعالیت‌های امنیتی (نظیر جمع‌آوری اطلاعات، آماده باش نیروها و...) می‌تواند بر رفتار دشمن تاثیر بگذارد، دائماً مدنظر قرار داشته باشد.

پیچیدگی مسائل اجتماعی - سیاسی ما را وادار می‌سازد همچنان که در فیزیک مرسوم است به استفاده از راه‌حل‌های تقریبی رو آوریم. این واقعیت که در حوزه فعالیت‌های اجتماعی - سیاسی با رقیبی از نوع بشر و بنی آدم سر و کار داریم به ما امکان می‌دهد که به عنوان اولین تقریب از این فرضیه استفاده کنیم که رفتار آینده دشمن رفتاری معقول و مطابق موازین عقلی خواهد بود. این مطلب مهم است که بخاطر داشته باشیم معقولیت مورد بحث عبارت است از معقولیت آن‌طور که دشمن آن را مراد می‌کند نه معقولیت از دیدگاه ما به عبارت دیگر باید فرض کنیم که دشمن می‌خواهد به اهداف مورد نظر خویش به بهترین وجهی که خود می‌داند و می‌فهمد دست پیدا کند. در عرصه اجتماعی - سیاسی، فهم واقعی در گرو تصویر کردن هر پدیدار جزئی و منحصر به فرد در مقام بخشی از یک کل گسترده و پیچیده است که بنوبه خود بر پدیدار مورد نظر تاثیر می‌گذارد. در اینجا با نوعی دور منطقی مواجه هستیم. فهم پدیدار جزئی، در گرو فهم کل بزرگتری است که پدیده‌ار مزبور بخشی از آن است. همین حالت دور در یک سطح پائین‌تر نیز برقرار است: یک گزاره مشاهده‌ای برحسب اصطلاحات و عباراتی تنظیم گردیده که فهم آن اصطلاحات در گروه فهم کل گزاره است. به این دور منطقی لقب دور هرمنوتیکی داده‌اند. این عنوان از روشی اخذ شده که در برخی از حلقه‌های فلسفی برای فهم متون بکار می‌رود: کل متن را تنها با فهم اجزاء متشکل آن می‌توان درک کرد و در همان حال فهم اجزاء در گرو فهم کل متن است. فهم حقیقی از پدیدار مورد بررسی حاصل نمی‌شود مگر از طریق درک کامل کل تازه‌ای که در اثر ظهور هر پدیدار تازه به وجود می‌آید. بنابراین کلیه فراگردهای تاریخی یا روندهای کلی‌ای که پدیدار مورد بررسی بخشی از آن به شمار می‌آید باید درک و فهم گردند.

پیش فرضها و پیش تجربه‌ها نقش اساسی و تعیین کننده‌ای در پیش‌بینی و تخمین رویدادها ایفاء می‌کنند. هر اندازه غلظت رسوب این پیش‌فرض‌ها بر نگرش و پردازش آدمی بیشتر باشد، صحت پیش‌بینی پایین‌تر است. برای نمونه، در اکتبر ۱۹۷۳، این پیش‌فرض‌ها که مصر تا زمانی که توانایی حمله هوایی به اعماق خاک اسرائیل را نداشته باشد دست به حمله نمی‌زند تحلیل‌گران اطلاعاتی اسرائیل را از پیش‌بینی و تخمین آنچه در حال وقوع بود، محروم کرد. بنابراین فراگرد تخمین امور با این فرض آغاز شد که عملیات مصری‌ها تنها یک مانور گسترده است. تمامی اطلاعات واصله، در پرتو همین پیش‌فرض مورد ملاحظه و تأمل قرار می‌گرفت، و اطلاعات

ناهمخوان کاملاً مغفول واقع می‌شدند.

البته باید تاکید کرد که دانشمند برخلاف تصور غالب افراد، آدمی نیست که بدون تعصب و جانبداری و با رعایت منطق خشک علمی به استنتاج تئوری‌ها، قوانین و یا پیش‌بینی‌ها از شواهد تجربی می‌پردازد، به عکس تئوری‌ها، همانطور که پوپر نیز متذکر شده محصول قوه خلاقیت و ابداع اذهان ما هستند، یعنی نتیجه نوعی الهام شاعرانه یا پیامبرانه، و یا بقول انیشتین هیچ راه منطقی برای آنکه ما را به استنتاج قوانین نایل سازد وجود ندارد. به این قوانین تنها از طریق الهام و اشراق می‌توان دست یافت. الهامی که بر پایه چیزی شبیه عشق روشنفکرانه به موضوع مورد تحقیق استوار است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

دکتر ابراهیم حاجبانی: مطالعه استراتژیک به مطالعه‌ای گفته می‌شود که به دنبال یک برنامه‌ریزی جامع و منسجم برای تامین ثبات نظام اجتماعی و حصول اطمینان از توان تامین اهداف ملی در آینده است.

فصلنامه: «پیش‌بینی و آینده‌نگری و ارتباطش با مطالعات امنیتی و راهبردی» یکی از مهم‌ترین پایه‌های روش‌شناسی در حوزه مطالعات امنیتی است، به عبارت دیگر در مطالعات راهبردی و امنیتی باید به مساله آینده‌نگری و پیش‌بینی توجه ویژه داشت تا بتوان مطالعه‌ی جامعی را در هر یک از حوزه‌های مطالعات راهبردی انجام داد. همانگونه که مستحضرید محورهای اصلی بحث در این موضوع عبارتند از:

- ۱- جایگاه و نقش پیش‌بینی در مطالعات راهبردی و به خصوص تجزیه و تحلیل‌های امنیتی
- ۲- مفهوم پیش‌بینی
- ۳- مبانی معرفت‌شناسی پیش‌بینی
- ۴- روشهای پیش‌بینی

آقای حاجبانی، با این وصف به عقیده حضرتعالی مطالعات راهبردی چیست و حوزه آن چه مواردی را شامل می‌شود؟

حاجبانی: قبل از هر چیز باید مطالعات راهبردی را تعریف کنیم. تعریفی که به مفهوم پیش‌بینی نزدیک و دقیق و علمی باشد. بنابراین مطالعه استراتژیک به مطالعه‌ای گفته می‌شود که به دنبال یک برنامه‌ریزی جامع و منسجم برای تامین ثبات نظام اجتماعی و حصول اطمینان از توان تامین اهداف ملی در آینده است. این تعریف دربرگیرنده حوزه‌های متعددی چون برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری کلان برای تامین ثبات نظام اجتماعی است، منظور از ثبات نظام اجتماعی، تامین ارزش‌های اساسی جامعه، حکومت یا هر دو و همچنین حفظ عناصر اصلی حاکمیت است. هر مطالعه‌ای که با این دیدگاه انجام شود در حوزه مطالعات راهبردی خواهد بود.

هدف اساسی این گونه مطالعات، اولاً، برنامه‌ریزی برای آینده است؛ یعنی هدف‌گذاری، سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی کلان برای آینده. ثانیاً، استراتژی باید آینده‌نگر باشد، یعنی به لحاظ روشی هر نوع گزاره‌ای که در حوزه مطالعات استراتژیک مطرح می‌شود باید ناظر به بسایدها و نبایدهایی برای آینده باشد.

ثالثاً، تعیین برنامه‌ها و سیاست‌ها بدون توجه به شرایط پیش‌رو امکان‌پذیر نیست یعنی شرایط آتی می‌توانند تعیین‌کننده مختصات سیاست‌گذاری در هر حوزه‌ای باشند.

رابعاً، این شرایط و وضعیت آتی که در مطالعات راهبردی جان کلام تلقی می‌شود، باید به نحو علمی، تخصصی و قابل اطمینان ترسیم شود و این امر از طریق آینده‌نگری میسر است.

خامساً، با توجه به راهبردهای امنیتی، تامین امنیت، برآیند سه مؤلفه تهدیدات، فرصت‌ها و آسیب‌پذیری‌هاست. بنابراین هدف مطالعات راهبردی و تجزیه و تحلیل‌های امنیتی، شناخت و کالبد شکافی تهدیدات، فرصت‌ها و آسیب‌پذیری‌ها در آینده است، تا سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی لازم برای تامین امنیت طراحی و اجرا شود.

بدین ترتیب، پایه هرگونه طراحی استراتژیک، تجزیه و تحلیل امنیتی و سیاست‌گذاری برای تحقق اهداف کلان کشور، پیش‌بینی و آینده‌نگری است. از آن گذشته در انتهای هرگونه تجزیه و تحلیل امنیتی باید به پیش‌بینی و آینده‌نگری پرداخت، یعنی حتی اگر بخواهیم قید آینده را نیز نادیده بگیریم، نمی‌توان به تحلیل مقوله‌های امنیتی مانند مرز، قومیت، فقر، تورم یا عدم تعادل‌های مختلفی که وجود دارد، پرداخت ولی پیش‌بینی و آینده‌نگری در آن نکرد، زیرا در هر تحلیل امنیتی اصل بر پیش‌بینی، تشخیص و برآورد تهدیدات است. می‌توان گفت آینده‌نگری در مطالعات راهبردی نوعی روش‌شناسی یا نوعی مستدولوژی برای برآورد تهدیدات است. ویژگی‌های روش‌شناختی در تشخیص و برآورد تهدیدات عبارتند از:

الف - نوع تهدیدات باید روشن و دقیق مطرح‌شده و موردفاق جمعی بویژه‌نخبگان باشد.
ب - باید بر اساس یک روش مشخص و قابل اطمینان به دست آمده باشد تا اجماع روی آنها حاصل شود.

ج - فهرست تهدیدات باید حداقل بوده و مشخص باشد که هر یک در چه حوزه‌ای از حوزه‌های کلان نظام اجتماعی رخ خواهد داد و از لحاظ تحلیلی چرا و چگونه با حوزه امنیت ملی مرتبط است.

د- تشخیص تهدید باید بر اساس مبانی مشخص و معینی از ثبات و امنیت به دست آمده و معلوم باشد که در چه شرایطی مسایل معمولی کشور به آن تهدید خاص تبدیل شده و با آن ربط پیدا خواهند کرد.

فصلنامه: آیا در حوزه مطالعات راهبردی می‌توان از امکان پیش‌بینی

سخن گفت؟

حاجیانی: این مفهوم در ادبیات تعاریف گوناگونی دارد، گاه به معنای تخمین، گاهی به معنای

آینده‌پیمایی، آینده‌نگری و تحلیل چشم‌انداز و گاهی به معنای «تحلیل روند» است و گاهی نیز به معنای پیش‌گویی از آن یاد شده است. در هر حال، تجزیه و تحلیل‌های امنیتی، در پی آن است که بر روند رویدادهایی که در حال وقوع است اشرافی حاصل شود. برای تسلط بر شرایط محیطی و پیشی گرفتن بر روندها و اشراف بر فضا، مجبوریم که در هرگونه تجزیه و تحلیل امنیتی پیش‌بینی و آینده‌نگری را جدی بگیریم.

ضرورت دیگر این است که، برای تامین اهداف کلان باید از حالت روزمرگی و کوتاه‌نگری خارج شد. این مساله در نظام تصمیم‌گیری امری بسیار جدی است و برای پرهیز از آن و تحقق اهداف کلان و بلندمدت، حتماً باید بر بحث پیش‌بینی متمرکز شد. مشهور است که می‌گویند: «برای کشتی‌بانی که مقصدش معلوم نیست هیچ بادی مناسب نیست.»

در تجزیه و تحلیل‌های امنیتی معمولاً محصول پیش‌بینی هشداردهی است که به موجب آن، از غافلگیری در نظام مدیریت امنیتی کشور ممانعت به عمل آید. حال سوال این است که در مطالعات استراتژیک، چه چیزی را باید پیش‌بینی کرد؟ به نظر می‌رسد اولویت پیش‌بینی در مطالعات راهبردی پیش‌بینی تهدیدات است؛ البته پیش‌بینی فرصت‌ها و آسیب‌پذیری‌ها نیز می‌تواند مدنظر باشد، ولی توجه به پیش‌بینی را می‌توان به معنای کسب آگاهی در مورد رویدادهای نامشخصی دانست که احتمالاً در آینده رخ خواهند داد.

با این توضیحات تعریف نهایی این است که: پیش‌بینی فرآیندی است علمی، دقیق و مبتنی بر روشهای کمی و کیفی که برای تعیین وضعیت یا موقعیت یک پدیده در شرایط آینده انجام می‌گیرد. این نوع برداشت از مفهوم آینده‌نگری الزامات روش‌شناختی خاصی را در پی دارد که عبارتند از:

۱- این نوع مطالعات باید بر اساس اصول عقلایی، علمی و با استفاده از روشهای صحیح انجام پذیرد. البته این نکته را باید در نظر داشت که گفتمان حاکم بر ادبیات علوم اجتماعی و مطالعات امنیتی، پوزیتیویستی است.

۲- پیش‌بینی‌ها باید مبتنی بر یک مدل نظری مشخص و رویکردها و پیش‌فرض‌های معینی باشد.

۳- پیش‌بینی باید درباره‌ی یک موضوع با محدوده‌ی زمانی و مکانی مشخص باشد و شدت وقوع حوادث و روند آنها نیز به طور دقیق مشخص شده باشد.

۴- موضوعی که برای پیش‌بینی در حوزه مطالعات راهبردی استفاده می‌شود باید قابل محاسبه و ارزیابی باشد.

بنابراین در حوزه مطالعات راهبردی هر موضوعی قابل پیش‌بینی و آینده‌نگری نیست بلکه

پاره‌ای از موضوعات هستند که در دایره شمول مطالعات آینده‌نگری - با این تعبیر - قرار می‌گیرند. بر این اساس در بسیاری از حوزه‌ها باید استنباطات شهودی و غیرشهودی رهبران و بصیرت‌های مدیریت عالی کشور را مبنای پیش‌بینی قرار داد که در آن صورت دیگر پیش‌بینی صورت نگرفته بلکه چیزی بنام بصیرت‌های رهبران است که مبنای هر نوع طرح‌ریزی استراتژیک قرار می‌گیرد. مبنای طرح‌ریزی راهبردی آینده‌نگری است، حال این آینده‌نگری‌ها یا با استفاده از مطالعه صورت می‌گیرد یا با مختصاتی که برشمردیم بر مبنای بصیرت‌های رهبران. بدین ترتیب همه موضوعات قابل محاسبه و ارزیابی نیستند و به روش علمی قابل پیش‌بینی نیستند. نکته دیگری که در این رابطه باید متذکر شد این است باید بین استنباطات شهودی و بصیرت‌های رهبران با یافته‌های تجربی تلفیقی صورت گیرد.

نکته دیگری که در روش‌شناسی آینده‌نگری باید مدنظر قرار گیرد این است که باید انواع سناریوها، احتمالات و حالات مختلف موضوع مشخص شود. به عبارتی برای آینده باید جایگزین‌ها، آلترناتیوها، حالت‌ها و سناریوهای گوناگونی را مدنظر قرار داد و این امر مبتنی بر یک پیش فرض معرفت‌شناسی است. برای آینده نمی‌توان فقط یک سناریو ترسیم کرد. بلکه باید وضعیت‌های مختلف را در نظر گرفت و بعد مشخص کرد که کدام یک از این سناریوها یا وضعیت‌ها رخ خواهد داد. نکته دیگری که به لحاظ رویکرد پوزیتیویستی باید روی آن تاکید کرد این است که آینده‌شناسی باید نتیجه داده‌های تجربی مشخص باشد. یعنی هیچ نوع آینده‌شناسی بدون توجه به داده‌ها و واقعیت‌های «امروز» شکل نخواهد گرفت، زیرا بخش عمده‌ای از مطالعات آینده‌نگری بر مبنای واقعیت‌های حال حاضر صورت می‌گیرد، مثلاً شاید پنج سال یا حتی ۲ ماه قبل از فروپاشی شوروی از آن را با هیچ واقعیت یا هیچ داده‌ای نمی‌شد ثابت کرد، اما این به معنای آن نیست که هیچ داده‌ای برای این رویداد وجود نداشته است.

با این توضیح سؤال اساسی این است که آیا امکان پیش‌بینی برای آینده وجود دارد آیا پژوهش‌های علمی می‌توانند ظرفیت آینده‌نگری افراد را رشد دهند؟ در پاسخ باید گفت به همان دلیلی که امکان شناخت علمی در وضعیت فعلی میسر است پیش‌بینی هم امکان‌پذیر است.

علم پوزیتیویستی امروز مورد انتقادات جدی و شدیدی قرار گرفته، اما همین علم کمک‌های زیادی به ما کرده ما را به کره‌ماه فرستاده، ساختمان‌ها و برج‌های بلندمرتبه‌ای برای ما ساخته است، با آن می‌توان اعماق دریاها و لایه‌های بالایی جو را سیر کرد. بنابراین همین علم می‌تواند کمک و مساعدت نماید تا زندگی امروزمان را سامان دهیم؛ و نظم جدیدی را متفاوت با نظم سنتی در جامعه ساری و جاری کنیم.

بنابراین به چند دلیل امکان پیش‌بینی در وضع موجود وجود دارد. در شناخت علمی یک

پدیده قبل از هر چیز باید بدانیم که آنها تکرارپذیر هستند، به همین دلیل امکان شناخت و دسته‌بندی آنها وجود دارد. اینها مفاهیم جوهری علم است. در علم کارها با سنخ‌شناسی و تیپولوژی شروع می‌شوند. پیش فرضی که ما در اینجا داریم این است که جهان هستی عبث نیست بلکه در جهان خارج، منطقی وجود دارد. اما نکته و ابهامی که به دنبال آن می‌آید این است که ما این هستی و هدف آن را تا چه حد می‌توانیم شناسایی کنیم. بدین ترتیب، جهان هستی هدف‌دار، منظم و قانونمند است و بشر امروز توانسته به مدد ابزارها بخشی از قانون‌مندیها را کشف کند.

از آنجا که می‌توان جهان خارج را تبیین کرد با تبیین‌های علی و غیرعلی بیان کرد بنابراین پیش‌بینی هم امکان‌پذیر است. زیرا پیش‌بینی مبتنی بر مدل قانون فراگیر است، یعنی مبتنی بر این است که ما تبیینی برای جهان امروز داریم، و از این تبیین می‌توان برای آینده نیز استفاده کنیم.

مهم‌ترین اصلی که در علم امروز مطرح است اصل علیت است. بر اساس این اصل می‌توان بسیاری از قوانین را کشف و شناسایی کرده و از آنها در حوزه‌های مختلف بهره برد. بر این اساس و با این پیش‌فرض که بر جهان خارج سنت‌ها، نظم‌ها و قواعدی حکمرانست و بشر توانسته این نظم‌ها، قواعد و سنت‌ها را مورد شناسایی قرار دهد، پس امکان پیش‌بینی وضعیت این پدیده‌ها در آینده نیز وجود دارد. این که گفته می‌شود «امکان» پیش‌بینی به این دلیل است که بشر هنوز نتوانسته همه جهان خارج و قوانین حاکم بر آن را ثبت و ضبط کند. مثلاً در مورد زلزله اطلاعات بسیار اندکی در اختیار است و به همان اندازه امکان پیش‌بینی نیز برای ما میسر شده است. ولی چون بشر در خیلی از حوزه‌ها مانند فیزیک، شیمی، هواشناسی یا حتی الهیات نتوانسته قوانین بسیاری را شناسایی کرده و از آنها بهره گیرد. بنابراین با استناد به همان قواعد می‌توان آینده‌ها را نیز ترسیم کرده و تشخیص داد.

البته انتقادات اساسی نیز به این برداشت وارد است؛ اول اینکه قطعی بودن جهان خارج، وقایع و پدیده‌ها مورد نقد جدی است. این نقدها ابتدا در فیزیک با اصل عدم قطعیت آیزنبرگ مطرح و سپس تکامل پیدا کرده و منجر به شکل‌گیری مباحث متعددی شده است. بر اساس این اصل جهان خارج دچار چنان قطعیت، جزمیت و حالت دترمینیستی نیست که بتوان همه‌چیز را بطور دقیق تعیین کرد. دوم، اصل تصادف است، بسیاری از فلاسفه و منطقیون معتقدند چون اصل تصادف در جهان خارج یک رویداد همیشگی است بنابراین پیش‌بینی‌های بشری نمی‌تواند همیشه صحیح باشد. البته هیچ‌کدام از این نقدها به این معنا نیست که ما امکان پیش‌بینی نداریم بلکه نتیجه کلی این است که در پیش‌بینی‌ها باید دست به عصا و متواضعانه پیش رفت و اندکی منطقی‌تر صحبت کرد. همچنین این نقدها به ما برای پیش‌بینی دقیق‌تر، یاری می‌رساند.

سوم، اصل «پییچدگی» و «آشوب» است که به تازگی در حوزه مطالعات هواشناسی مطرح و

سپس به حوزه‌های دیگر نیز کشیده شده است؛ بر اساس این اصل در یک سیستم، رفتار یک پدیده یا یک عنصر را نمی‌توان به طور کامل تشخیص داد. آشوب یا بی‌نظمی اصلی است که در بررسی همه پدیده‌ها باید مورد توجه قرار گیرد. در بحث آشوب موضوع این است که ما چگونه می‌توانیم رفتار تصادفی یک عنصر را در یک سیستم کاملاً جبری پیش‌بینی کنیم. نکته دیگر، رویکرد فازی یا منطقی فازی است که اخیراً مطرح شده که بر مبنای معرفت‌شناسی پیش‌بینی ایرادات اساسی وارد کرده است.

فصلنامه: آیا می‌توان برای پیش‌بینی در مطالعات استراتژیک روش یا

روشهای خاصی را تعبیه کرد؟

حاجیان: به طور کلی هرگونه متدولوژی پیش‌بینی، مبتنی بر یک تئوری و تبیین مشخص است. عمده‌ترین کاربرد نظریه‌ها در حوزه مطالعات علمی، این است که می‌توان از آنها برای پیش‌بینی استفاده کرد. به نظر میرسد بشر با نظریه‌پردازی و تحلیل موارد متعدد قصد دارد به قانون و قاعده‌ای برسد. حال از این قانون یا برای رهایی ذهن استفاده روانی می‌کند یا می‌خواهد به کمک آن وقوع پدیده‌های آتی را پیش‌بینی کند.

روش‌های پیش‌بینی بر دو دسته‌اند: ۱- روش‌های کمی ۲- روش‌های کیفی

در میان روش‌های کمی، تحلیل روند مهمترین و رایج‌ترین آنهاست و بیشتر مہنتی بر آگاهی از سوابق موضوع و فرآیندهای تاریخی آن است. بر اساس تاریخچه موضوع می‌توان پیش‌بینی کرد که خط سیرش مستقیم بوده یا منحنی و بازگشت‌پذیر.

شیوه دیگر در حوزه مطالعات کمی تجزیه و تحلیل آماری است. زیرا در آمار به عنوان یکی از مهم‌ترین حوزه‌های مطالعات تجربی، سعی می‌شود پدیده یا متغیر وابسته را با توجه به تعدادی متغیر مستقل پیش‌بینی کرد. وقتی معادله رگرسیونی را حل می‌کنیم در حقیقت تعیین می‌نماییم که این متغیر با توجه به متغیرهای مستقل تعیین‌کننده و تاثیرگذار بر آن در آینده، چه وضعیتی را خواهد داشت.

روش دیگر، تحلیل ماتریس تاثیر متقاطع است. این روش که ابتدا در وزارت دفاع آمریکا مطرح و سپس در جاهای دیگر مورد استفاده قرار گرفت بدین معنا است که روندها را تحت تاثیر یک سری رویدادها قرار دهیم، یعنی روند پدیده را در زمان‌های مختلف و مراحل گوناگون با توجه به تاثیر رویدادها بر آن مشخص کنیم که این البته نوعی تحلیل رگرسیونی است منتهی با روشی غیرکمی و غیرآماري. به عبارت دیگر باید مشخص کنیم که تصادفها یا حوادثی که بوقوع خواهند پیوست چگونه و با چه مکانیسمی روی رویداد مورد نظر و روند مورد بررسی ما تاثیر

خواهند گذاشت.

البته روش‌های کمی دیگری نیز هست که در حوزه مطالعات بازاریابی و تجارت بسیار رایج هستند. مسأله مهم در اقتصاد و تجارت این است که آیا سرمایه‌گذاری و ورود به این حوزه خاص سودآور یا اشتغال‌زا خواهد بود. البته روش مطالعات تجاری تحت تاثیر روش مطالعات هواشناسی بوده است. یکی از مباحث خیلی ضروری که با مطالعات «لورنز» به عنوان یکی از هواشناسان متقدم دنیا کامل شد، این بود که چگونه آینده وضعیت طبیعی را پیش‌بینی کنیم. در این بحث‌ها و تکنیک‌های مفصلی به لحاظ آماری مطرح شد ولی یکی از پایه‌های تجزیه و تحلیل رگرسیونی است و دیگری تجزیه و تحلیل روند با تحلیل ماتریسی تاثیر متقاطع است. یعنی یک جدول دو بعدی که یک بعد آن روندهای مورد بررسی و بعد دیگرش رویدادها است، که با بررسی روندها چگونگی اثرگذاری آنها بر رویدادها باید مشخص شود.

اما در حوزه روش‌های کیفی پیش‌بینی، چند تکنیک و تکنولوژی مشخص وجود دارد که یکی از آنها تحلیل «دلفی» است که در ایران نیز در برخی تحقیقات به ویژه حوزه مدیریت و بیشتر از سوی دانشمندان مدیریت و دانشجویان دکترا و کارشناسی ارشد مدیریت مورد استفاده قرار می‌گیرد. ولی جای استفاده از آن در همه حوزه‌ها بویژه مطالعات امنیتی خالی است. روش تحلیل دلفی این است که چون نمی‌توان استنباط مشخص یا داده‌های معینی برای وقوع یک حادثه در آینده داشت، پس باید با کسانی که در آن موضوع صاحب نظر هستند مشورت و رایزنی کرد. بدین ترتیب، روش تحلیل دلفی مراجعه به کارشناسان است؛ منتهی این نظرات به داده‌های کمی تبدیل می‌شوند تا بتوان بر اساس آنها برآوردهای دقیقی را انجام داد.

روش دیگری که کمتر از روش دلفی در ایران به کار گرفته شده است «روش سناریونویسی» است که علیرغم تدریس در دانشکده‌های مختلف علوم اجتماعی و علوم سیاسی کمتر طرح شده و تا حالا کاری روی این حوزه انجام نشده است. سناریونویسی دو نوع است: سناریونویسی پیشینی و سناریونویسی پسینی.

سناریونویسی پسینی مربوط به گذشته است. البته تا حدی از حالت سناریونویسی خارج شده و مقداری در حوزه «شبیه‌سازی»، وارد می‌شود؛ یعنی تقریباً چیزی بین این دو است. در شبیه‌سازی یک حالت ترسیم می‌شود ولی در سناریونویسی - که ما به عنوان یکی از مهم‌ترین متغیرها و تکنولوژی‌های آینده‌نگری در ایران روی آن تاکید داریم - برای آینده چند حالت ترسیم می‌شود.

در سناریونویسی پسینی بعد از وقوع حادثه‌ای امنیتی - سیاسی یا غیره آن حادثه بازسازی شده و متغیرهای موثر و تعیین‌کننده بر آن شناسایی می‌شوند که طبعاً این مدل، مدلی خواهد

بود که در طی زمان باید پویایی داشته باشد چون حوادث آن مرحله پویا هستند. به عنوان نمونه، در بررسی کودتای ۲۸ مرداد، آن را در چهارگام در نظر گرفتیم که مرحله به مرحله انجام شد. برابر اطلاعات، آمریکایی‌ها و سیا طرح کودتای ۲۸ مرداد را بر مبنای چنین روشی طراحی کرده بودند. چون روش بسیار ماهرانه بوده است و به احتمال قوی منحصر به فردترین و موفقیت‌آمیزترین طراحی عملیات امنیتی - اطلاعاتی و اقدام خارج از کشوری بود که CIA توانسته طراحی کرده و انجام دهد. آمریکایی‌ها در جریان این کودتا، از روش سناریونویسی پیشینی استفاده کردند.

سناریونویسی پیشینی آن است که بیشتر درصدد تعیین وضعیت آینده یک حادثه است و به کمک آن می‌توان مدل‌های متعدد یا آینده‌های متعددی را برای واقعه ترسیم کرد. مثلاً هر یک از موضوعات قومیت با امنیت در مرزها و یا فعالیت اپوزیسیون برانداز می‌توانند بر مبنای یک تئوری تبیین شوند. اگر قرار باشد از پیش سناریونویسی شود هر کدام از تئوری‌ها، متغیرهای خاصی را به ما توصیه می‌کنند. یعنی باید با متغیرهای مشخص کار کرد. در نتیجه برای آینده آن واقعه یا آن پدیده مورد بررسی نیز سناریوهای متعددی باید ترسیم شود. البته نه آن قدر متعدد که موجب سردرگمی محقق یا کسانی شود که از آن استفاده می‌کنند. زیرا معمولاً این گزارشات و تجزیه و تحلیل‌ها، مشتریان مخصوص به خود دارند که نباید آنها را با تعدد سناریو سردرگم کرده ابتدا باید سناریوهای مختلف با متغیرهای خاص هر کدام مشخص شوند و بعد میزان وقوع هر کدام را در آینده تعیین کرد.

به نظر من در رابطه با پیش‌بینی در مطالعات راهبردی، روش سناریونویسی و شبیه‌سازی بهترین روش‌ها محسوب می‌شوند. برای سناریونویسی و شبیه‌سازی ابتدا باید موضوع یا حوزه مورد بحث به طور دقیق مشخص شده و سپس متغیرها و تحولات موثر بر اساس تئوری‌های مشخص استخراج و معلوم شود بعد از آن باید مدل را ارائه کرد. یعنی چگونه این مؤلفه‌ها و متغیرها با هم ترکیب و تالیف می‌شوند و در نهایت باید مقبول‌ترین حالت را توصیه کرد، یعنی کدام یک از این سناریوها در آینده محقق خواهد شد.

فصلنامه: اگر بحث را قدری موردی و مصداقی بکنیم، آیا می‌توان برای مطالعات استراتژیک و جامعه‌شناسی امنیت، روش مستقلی را لحاظ کرد یا اینکه این حوزه تابعی از روش‌های رایج در حوزه علوم انسانی است؟

حاجیان: انتخاب روش و متدولوژی در هر حوزه علمی به ماهیت آن حوزه و کیفیت

موضوع بستگی تام دارد. به این معنا که روش تحقیق در هر حوزه‌ای به خود موضوع و مقتضیات متدولوژیک آن بازمی‌گردد. ماهیت موضوع تعیین‌کننده نظریه‌های قابل بهره‌گیری، روش و ابزار گردآوری اطلاعات و در نهایت شیوه تجزیه و تحلیل است. بنابراین با در نظر گرفتن اصل «کثرت روش‌های مطالعه» محقق می‌تواند و باید به انتخاب متدولوژی دست یازد و شاید این یکی از مهم‌ترین بخش هر گونه پژوهش علمی باشد.

نکته دیگر آنکه مطالعات استراتژیک و تجزیه و تحلیل‌های امنیتی را به دلیل ماهیت و مقاصد خاص آن نمی‌توان جدای از مجموعه علوم انسانی و اجتماعی تصور کرد، یعنی اینکه از لحاظ تقسیم‌بندی علوم رایج این حوزه از مطالعات در بطن علوم انسانی و اجتماعی قرار می‌گیرد و بنابراین متدولوژی و چارچوب‌های روش شناختی آن نمی‌تواند خارج از روش‌های مرسوم باشد که به تازگی در علوم اجتماعی وارد شده‌اند. به عبارت دیگر مطالعات امنیتی خود حوزه مستقلی در علوم اجتماعی - به معنای وسیع آن - است. اما متدها و روش‌های آن خارج از روش‌های علوم اجتماعی نیست. این سخن بدان معنا نیست که روش‌های قابل بهره‌گیری در مطالعات امنیتی کاملاً شبیه متدولوژی جامعه شناختی یا روان شناختی و یا اقتصاد است، زیرا طبع و ماهیت مطالعات امنیتی با سایر موضوعات و حوزه‌های علوم اجتماعی تفاوت‌هایی نیز دارد. برخی از ویژگی‌های برجسته مطالعات استراتژی عبارتند از:

- ۱- با «ثبات» و «حیات» و «بقاء» نظام اجتماعی پیوند وثیقی دارد.
 - ۲- به شدت بین رشته‌ای بوده و به عبارتی واحد تحلیل بیشتر منطقه، کشور یا جامعه بین‌المللی است و موضوع «کلان» است.
 - ۳- عناصر «تهدید» «فرصت» در این‌گونه تجزیه و تحلیل بسیار برجسته است.
 - ۴- اغلب ناظر به آینده است و قصد «پیش‌بینی» و «پیشگیری» دارد.
 - ۵- در فرآیند «تصمیم‌سازی» و «سیاست‌گذاری» و نهایتاً اقدام موثر است.
 - ۶- معمولاً تابعی از واقعیت‌های موجود و اهداف و آرمان‌ها ارزش‌های محقق و استراتژیست است. با عنایت به مجموع ملاحظات فوق می‌توان گفت انتخاب روش در مطالعات راهبردی تابعی از مسایل و موضوعات فوق‌الذکر هستند. بر این اساس می‌توان گفت روش‌های محض پیمایشی، میدانی، آزمایشگاهی و یا تاریخی محض کمتر در مطالعات استراتژیک مورد استفاده قرار می‌گیرد. در عوض روش‌های سنجش (در اقتصاد) یا سناریونویسی، شبیه‌سازی و نیز مجموع تکنیک‌های آینده‌نگری (که بیشتر در اقتصاد و بازرگانی مطرح شده‌اند) قابلیت بهره‌گیری فراوان دارند و البته ناگفته نماند که در مطالعات استراتژیک باید تلفیقی از این روش‌ها مورد استفاده قرار گیرد.
- پس در مجموع باید گفت روش‌هایی خاص در علوم انسانی قابلیت بهره‌گیری در مطالعات

امنیتی دارند که «بهتر» و «بیشتر» و «مناسب‌تر» برای بررسی این موضوعات هستند: اما مسأله مهم‌تر و قابل توجه، ضرورت اتخاذ رویکرد تجربی^۱ در پژوهش‌های راهبردی و مطالعات امنیتی است. با عنایت به چنین رویکردی، کثیری از روش‌های رایج علوم اجتماعی و انسانی که ماهیت تجربی دارند در مطالعات امنیتی قابل استفاده خواهد بود

فصلنامه: برخی نظریه‌پردازان معتقدند که مطالعات امنیت ملی در سالهای پس از جنگ دوم، تحولاتی را پشت سر گذاشته است نظر حضرتعالی در خصوص این تحول چیست؟

حاجیان: بنابر ضرورت‌ها و مقتضیات سیاسی و بین‌المللی، از فردای جنگ دوم جهانی متغیرهای جدید وارد مطالعات امنیتی شده‌اند که در مجموع رویکردهای حاکم بر این‌گونه مطالعات را تحت تاثیر قرار داده‌اند. رویکرد حاکم در جنگ جهانی دوم و قبل از آن نگاهی سخت‌افزاری (با تکیه بر نظامی‌گری) بر مطالعات امنیتی بوده است. بلافاصله پس از آن و در رابطه با نوسازی ملل اروپائی موضوع «توسعه» رشد اقتصادی حائز اهمیت شده و امنیت مساوی توسعه شمرده شد. بعدها متغیرهایی همچون «مشارکت» «دموکراسی» و توسعه سیاسی و اخیراً مقوله «فرهنگ و ارتباطات» در مباحث امنیتی مطرح وارد شده است.

قابل ذکر است که در طول این دوره همواره دو رویکرد کلی سخت‌افزاری و نرم‌افزاری به امنیت در حال رقابت و چالش بوده‌اند به این شکل که نظریه‌پردازان و استراتژیست‌های حکومتی به امنیت از منظر سخت‌افزاری و دانشگاهیان به متغیرهای نرم‌افزاری تاکید و توجه داشته‌اند و البته می‌توان گفت که رویکردی غالب در این عرصه ایجاد شده است.

نکته جدید و قابل ذکر آنکه تاکنون بیشتر امنیت در سطح روابط بین‌المللی مورد بررسی قرار می‌گرفت، اما در ادبیات جدید مطالعات امنیتی، توجه جدی طرح نظریه‌های امنیتی در درون کشورها و نظام‌های سیاسی نشان داده شده است. به عبارتی موضوع بعد داخلی امنیت (در درون کشور) مورد توجه گرفته است.

تحولات اساسی دیگر در این باره، ورود تعداد زیادی از روش‌ها و تکنیک‌های تجزیه و تحلیل بوده است که در مجموع باعث شده تا مطالعات امنیت ملی خصلتی «قابل سنجش» و «قابل ارزیابی» پیدا کند.

دکتر بیژن اسدی: روش مناسب برای مطالعات و تبیین مسائل راهبردی
خاورمیانه روش نواقعگرایی است.

فصلنامه: استاد! آیا می‌توان برای مطالعات استراتژیک و جامعه‌شناسی امنیت، روش مستقلی را لحاظ کرد یا اینکه این حوزه تابعی از روش‌های رایج در حوزه علوم انسانی است؟

اسدی: مسائل استراتژیک و جامعه‌شناسی امنیت هر دو از شاخه‌های علوم انسانی هستند و نمی‌توانند جدا از مقوله‌ی بالا و روشهای جاری مورد مطالعه و پژوهش قرار گیرند. به عبارت روشن‌تر، نیازی به استفاده از روش مستقلی برای مطالعات مربوط، نخواهد بود. برداشت و رهیافت واقع‌گرایانه و مبتنی بر داده‌های عینی از باید‌های مطالعات پژوهش در این‌باره است. روش‌های رفتارگرایی، رهیافت مطالعه موردی در چارچوب روش مقایسه‌ای، و گاه فرارفتارگرایی (گلچینی از سنت‌گرایی و رفتارگرایی) در مباحث بالا کاربرد خواهند داشت. همچنین روش‌های جمع‌آوری اطلاعات شامل: شبیه‌سازی، تجزیه و تحلیل محتوا، مشاهده، استفاده از اسناد و مدارک معتبر منتشر شده و نشده در مطالعات استراتژیک و جامعه‌شناسی امنیت کاربرد ویژه‌ای دارند.

فصلنامه: برخی نظریه‌پردازان معتقدند که مطالعات امنیت ملی در سالهای پس از جنگ دوم، تحولاتی را پشت سر گذاشته است، نظر حضرتعالی در خصوص این تحول چیست؟

اسدی: جنگ جهانی دوم منشاء تحولات زیادی در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شد از جمله اینکه پس از پایان جنگ مفهوم امنیت به طور کلی جایگزین شد و از توجه صرف به امنیت کشوری واحد (فردی) به سوی نظام امنیت دستجمعی تحول یافت به ویژه، تجربه جنگ کره ۱۹۵۰ لزوم تاکید بر این نظام را افزون‌تر کرد. تاسیس و شکل‌گیری پیمان‌های نظامی ناتو، ورشو، و در سطوح پایین‌تر (بغداد و بعداً سنتو، سیتو...) از آن جمله‌اند، پیدایش نظامی تحولی در مقوله مطالعات امنیت ملی کشورها نیز ایجاد کرد، به عنوان مثال، مطالعات امنیت ملی از روش سنت‌گرایی به رفتارگرایی گرایش یافت و متحول شد. زیرا، بسیاری از محققان روابط بین‌الملل تعریفی را که سنت‌گرایان از امنیت و افزایش امنیت ملی در روابط میان ملت‌ها ارائه می‌کردند، مورد نقد و تردید قرار دادند. ضمناً قابل تذکر است که پس از رخداد حمله عراق به کویت در اوت ۱۹۹۰ و نیز پس از وقایع ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ آمریکا، شرایط جدید اقتضا می‌کند که تعریف جدیدی از مقوله امنیت ملی به عمل آید. مطرح شدن نظم نوین جهانی و روند

جهانی شدن (بویژه بعد اقتصادی آن) لزوم امر فوق را آشکارتر و ضروری‌تر می‌سازد. در حال حاضر، با توجه به سیاستهای اقتصادی جهانی و نیز توسعه جهانی، شدیداً می‌طلبند که تعریف‌های عملی دیگری برای امنیت ملی که دربردارنده مسائل ذخایر زیرزمینی، محیط زیست، و جمعیت باشد، طرح و تدوین شود.

فصلنامه: آیا مسایل منطقه خاورمیانه هم با رهیافت‌های متداول مانند رهیافت واقع‌گرایانه، آرمان‌گرایانه، نوواقع‌گرایی، سازنده‌گرایی و... قابل تبیین است؟ چرا؟

اسدی: منطقه خاورمیانه پر از تضادها و عوامل اختلاف داخلی است، در حالی که تنها یک عامل وحدت بخش نسبی در آن وجود دارد (دین اسلام). علاوه بر آن یک رشته عوامل خارجی نیز همواره در ایجاد بحران‌ها و تحولات گوناگون و پرتنش آن نقش داشته است. بنابراین، با توجه به این ویژگی‌ها، با واقعیت‌های عینی و آنچه که هست در منطقه و تحولات گسترده آن روبرو هستیم با توجه به تحولات و پدیده‌های دو جنگ جهانی، کشورها در جهت تامین منافع ملی خود به فکر کسب، گسترش و حفظ قدرت بودند. بنابراین، مسایل خاورمیانه با استفاده از رهیافت واقع‌گرایانه قابل تبیین و تجزیه و تحلیل خواهد بود. اما تحولات سال‌های پس از جنگ دوم، باعث شد تا بسیاری از مفروض‌ها و اندیشه‌های واقع‌گرایان زیرسؤال رود. لذا بسیاری از مسایل خاورمیانه با استفاده از رهیافت آرمان‌گرایانه مورد بررسی و مطالعه قرار گرفت، با عنایت به ساختار سیاسی و تحولات این منطقه، امروزه می‌توان مسائل منطقه‌ای را با استفاده از رهیافت نوواقع‌گرایی تبیین و تشریح کرد.

فصلنامه: به عقیده شما، روش مناسب برای تبیین مسایل راهبردی خاورمیانه به ویژه ایران کدام است؟

اسدی: علی‌رغم اعتقاد برخی محققان که: با توجه به شرایط ویژه منطقه‌ای و بین‌المللی و به ویژه دوران نظم نوین جهانی و روند جهانی شدن، باید مسائل راهبردی منطقه را با رهیافت آرمان‌گرایی و سازنده‌گرایی مورد تبیین قرار داد؛ اما به اعتقاد من با عنایت به پاسخ سؤال سوم، روش مناسب برای مطالعات و تبیین مسائل راهبردی خاورمیانه روش نوواقع‌گرایی است. در مورد ایران، با توجه به ساختار سیاسی و عقیدتی موجود را کشور و کیفیت دیدگاه و رابطه آن با کشورهای منطقه و جهانی (و به ویژه آمریکا)، و از سوی دیگر، دیدگاه و برداشتی که غالب کشورهای جهان نسبت به خط مشی‌های آن دارند، لذا مسایل راهبردی ایران را می‌توان با استفاده از رهیافت واقع‌گرایی مورد مطالعه و پژوهش قرار داد.